

نسخه‌هایی تازه یاب از تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری در ترکیه و نجف

بخش نخست: دستورو واژگان فارسی در گویش هروی

چکیده: ابواسماعیل عبدالله بن محمد بن علی انصاری هروی (۴۸۱۳۹۶ ق) معروف به شیخ الاسلام یا خواجه عبدالله انصاری از بزرگترین دانشمندان حنبلی خراسان است که در میان فارسی زبانان بیشتر به صوفی و زاهد معروف گشته است. او واعظ، محدث، مفسر و دانای تاریخ و انساب بود و در زمان خود تلاش بسیاری برای ترویج مذهب حنبلی در خراسان و به ویژه در زادگاهش هرات کرد. آثاری چند به عربی و فارسی از او برجای مانده است که گاه درباره اصلت برخی از آنها، به درستی تشکیک شده است. یکی از مهم‌ترین آثار منسوب به وی، تفسیر او بر قرآن کریم است که میدی در آغاز کشف الاسرار خود اظهار می‌دارد که آن را مختصر و مجمل دیده، و لذا در قالبی جدید بسط و تفصیلش داده است. با این همه، متن اصلی تفسیر خواجه عبدالله انصاری که اساس کار میدی بوده، تاکنون ناشناخته باقی مانده است. این مقاله، برای نخست بار، نسخه‌هایی تازه یاب از این تفسیر فارسی - عربی را در دو کتابخانه خلیل حمید پاشا (در اسپارتا، ترکیه) و کتابخانه حرم علوی (در نجف اشرف) معرفی می‌کند، انتساب آن به خواجه عبدالله انصاری اثبات می‌کند و ضمن معرفی ویژگی‌ها و روش تفسیری خواجه عبدالله، به برخی از مهم‌ترین جوانب زبانی آن از جمله گویش فارسی هروی، واژگان کهن فارسی و نیز نحو هروی در این اثر می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: خواجه عبدالله انصاری؛ تفسیر قرآن خواجه عبدالله؛ کشف الاسرار و عدة الأبرار؛ ابوالفضل میدی؛ تفسیر در قرن پنجم هجری؛ گویش فارسی هروی؛ ترجمه‌های فارسی کهن از قرآن؛ بخشی از تفسیری کهن به پارسی.

۵-۶۲

از مسئولان وقت کتابخانه حرم امام علی علیه السلام در نجف اشرف که تصاویر مورد نیاز از نسخه‌های تفسیر خواجه عبدالله انصاری را در اختیارم قرار دادند، و نیز از آقای دکتر سید محمد تقی حسینی که تصاویر نسخه موجود از تفسیر خواجه عبدالله انصاری در کتابخانه شهر اسپارتا را در اختیارم نهاد، بسیار سپاسگزارم.

Newly Discovered Manuscripts of Khwaja
Abdullāh Ansārī's Qur'ānic Commentary in
Turkey and Najaf / Part 1: Persian grammar
and vocabulary in the Heravi Dialect

Morteza Karimi-Nia

Abstract: Abū Ismail Abdullāh ibn Muhammad ibn Alī Ansārī Heravi (396-481 AH/ 1006-1088), known as Shaikh al-Islām or Khwaja Abdullāh Ansārī, is one of the most eminent Ḥanbalī scholars of Khorasan, who is widely known among Persian speakers as Sufi and ascetic. He was a preacher, narrator (*muhaddith*), Qur'ān commentator, and scholar in history and genealogy. He made many efforts to promote the Ḥanbalī religion in Khorasan, particularly in his hometown, Herat. Several works in Arabic and Persian are attributed to him, some of which are properly of doubtful authenticity. One of the most significant works attributed to him is his commentary on the Qur'an. Meybudī states at the beginning of his *Kashf al-Asrār* that he considered the aforementioned commentary concise; hence, he expanded and elaborated it in a new format. However, the original text of the commentary of Khwaja Abdullāh Ansārī, which was the basis of Meybudī's work, has remained unrevealed. This paper introduces the newly discovered manuscripts of this Persian-Arabic commentary in the two libraries of Khalil Hamid Pasha (in Sparta, Turkey) and Imam Ali Shrine (in Najaf, Iraq). Moreover, it confirms their attribution to Khwaja Abdullāh Ansārī, introduces the characteristics of the interpretive method of Khwaja Abdullāh, and deals with some of its prominent linguistic aspects such as Heravi Persian dialect, ancient Persian vocabulary, and Heravi syntax.

Keywords: Khwaja Abdullāh Ansārī; Qur'ān commentary by Khwaja Abdullāh; *Kashf al-asrār wa 'uddat al-abrār*, by Abulfazl Meybudī; Qur'ānic Interpretation in the fifth century AH; Heravi Persian dialect; Ancient Persian translations of the Qur'an; *Bakhsbī az Tafsiṛī Koban be Parsī*.

النسختان المكتشفتان حديثاً من تفسير القرآن للخواجة عبد الله
الأنصاري في تركيا والنجف
القسم الأول: قواعد اللغة الفارسية ومفرداتها في اللهجة الهروية
مرتضى كريمي نيا

الخلاصة: أبو إسماعيل عبد الله بن محمد بن علي الأنصاري
الهروي (٤٨١-٣٩٦ هـ) المعروف بشيخ الإسلام أو الخواجة عبد الله
الأنصاري هو أحد كبار علماء الحنابلة في خراسان، وقد اشتهر بين
الناطقين باللغة الفارسية بالصوفي والزاهد، وكان واعظاً ومحدثاً
ومفسراً وعالمًا بالتاريخ والأنساب. وقد بذل في عصره مساعٍ حثيثة
لترويج المذهب الحنبلي في خراسان وعلى الخصوص في مسقط
رأسه مدينة هرات.

وقد خلف هذا العالم آثاراً عديدة باللغتين العربية والفارسية، وإن
كانت هناك أحياناً بعض الشكوك الواقعية حول أصالة انتساب
بعضها إليه. ومن أهم الآثار المنسوبة إليه هو تفسيره للقرآن الكريم،
وهو الذي وصفه الميبدي في بداية كتابه كشف الأسرار بأنه قد رآه
مختصراً ومجملاً، ففضله وشرحه في إطار جديد. ورغم ذلك، إلا
أن النص الأصلي لتفسير أبي إسماعيل عبد الله الأنصاري الهروي،
والذي كان هو الأساس لعمل الميبدي، قد ضل مجهولاً حتى الآن.
وهذه المقالة، تقدّم - ولأول مرة - تعريفاً بنسختين من هذا التفسير
الفارسي - العربي تم العثور عليهما حديثاً، إحداهما في مكتبة
خليل حميد باشا في مدينة اسبارتا في تركيا، والثانية في مكتبة الحرم
العلوي (مكتبة الروضة الحيدرية) في النجف الأشرف، وثبتت
انتسابهما إلى أبي إسماعيل عبد الله الأنصاري الهروي.
وضمن تعريفه بمزايا وأسلوب تفسير الأنصاري الهروي، يشير الكاتب
إلى بعض أهم السمات اللغوية لهذا التفسير ومنها اللهجة الفارسية
الهروية والمفردات الفارسية القديمة والقواعد الهروية المتبعة في هذا
التأليف.

المفردات الأساسية: الخواجة عبد الله الأنصاري، أبو إسماعيل عبد
الله الأنصاري الهروي، تفسير القرآن للأنصاري الهروي، كشف
الأسرار وعدة الأبرار، أبو الفضل الميبدي، التفسير في القرن الخامس
الهجري، اللهجة الفارسية الهروية، الترجمات الفارسية القديمة
للقرآن، بحثي از تفسیری کهن به پارسی (= مقطع من تفسير قدیم
بالغة الفارسية).

مقدمه

خواجه عبدالله انصاری یکی از بزرگترین و اثرگذارترین شخصیت های جهان اسلام است که در قرن پنجم هجری در خراسان و عمدتاً در منطقه هرات (افغانستان کنونی) زندگی کرده و در سراسر دوران زندگی خود به تعلیم و تدریس دانش های اسلامی چون حدیث، تفسیر، وعظ و تصوف اشتغال داشته است. آثاری چند به عربی و فارسی از او بر جای مانده است که گاه درباره اصالت برخی از آنها از جمله مناجات های خواجه عبدالله، به درستی تشکیک شده است.^۱ یکی از این آثار مهم، تفسیری بر قرآن کریم است که در یک دهه اخیر، وجود تاریخی و انتساب واقعی آن به خواجه عبدالله، از سوی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نادرست شناخته شد. از این رو، وی پیوند میان تفسیر کشف الاسرار میبیدی و خواجه عبدالله انصاری را نادرست و غیرواقعی دانست.

در دهه ۱۳۳۰ شمسی، با همت شادروان دکتر علی اصغر حکمت و همکاری برخی مصححان، نسخه کاملی از تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار در ده جلد به انتشار رسید. با استناد به سخنان رشیدالدین ابوالفضل میبیدی در آغاز تفسیر کشف الاسرار، همگان یقین کردند که وی اساس کار خود را بر مبنای تفسیری از شیخ الاسلام، خواجه عبدالله انصاری (۴۸۱-۳۹۶ ق) نهاده است و آن را شرح و بسط بخشیده است. از همین رو، مصححان کشف الاسرار، و به ویژه علی اصغر حکمت بر این امر تصریح کردند و کشف الاسرار را شرح و بسطی بر تفسیر خواجه عبدالله انصاری یا پیرهرات دانستند و، لذا، در چاپ خود از این کتاب، عبارت «معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری» را در ادامه عنوان کشف الاسرار و عدة الابرار افزودند. با این همه، شادروان علی اصغر حکمت در مقدمه خود (ص "ب") تصریح کرد که «با کمال تأسف، اصل تفسیر خواجه انصاری بدست نیست».

این همچنان می بود تا استاد محمدرضا شفیعی کدکنی در سال ۱۳۸۸ شمسی، پس از تحقیق فراوان بدین نتیجه رسید که کشف الاسرار میبیدی با خواجه عبدالله انصاری هیچ پیوندی ندارد، چه خواجه اساساً تفسیری بر قرآن نداشته است. آن پیرهرات که نامش در کشف الاسرار آمده، خواجه عبدالله انصاری نیست، بل ابواحمد عمر بن عبدالله بن محمد الهروی معروف به «پیرهری» (درگذشته حدود ۴۰۰ ق) است که چند دهه پیش از خواجه در هرات تولد یافته، و بنا به گفته عمر بن محمد نسفی،^۲ ساکن کیشانیه و صاحب تفسیر بوده است. میبیدی در قرن ششم، به نسخه ای از تفسیر او دست یافته، بر اساس آن کشف الاسرار را نوشته، و به سبب شباهت نام این دو تن، به اشتباه تفسیر را به خواجه عبدالله انصاری نسبت داده است.^۳ شفیعی کدکنی همچنین در مقاله ای دیگر نشان داد که مطالب

۱. نک. شفیعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۲۲۱۷ و ۱۱۳۶۶.

۲. عمر بن محمد نسفی، القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۴۸۳.

۳. شفیعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۶۵۴۷. این بخش از کتاب نخست بار با عنوان «پیرهری» غیر از «خواجه عبدالله انصاری» است!^۱ در مجله نامه بهارستان، سال دهم، دفتر ۱۵ (۱۳۸۸)، ص ۱۹۲۱۸۵ انتشار یافته است.

تفسیری در نوبت دوم کشف الاسرار میبیدی، برگرفته از الکشف والبیان، اثر ابواسحاق ثعلبی (م ۴۲۷ ق) است، و نوبت سوم تفسیر کشف الاسرار برگرفته از روح الارواح سمعانی است.^۴

این دیدگاه در سال‌های اخیر موافقان و مخالفانی داشته است. در این میان، دکتر علی رواقی با استناد به گویش هروی در یک متن تفسیری ناشناخته که شادروان آیت‌الله زاده شیرازی آن را با عنوان بخشی از تفسیری کهن به پارسی^۵ منتشر کرده بود، نشان داد که این اثر شباهت وازگانی زیادی با دیگر آثار فارسی خواجه عبدالله انصاری، از جمله رساله «کلمات شیخ الاسلام»^۶ دارد. بر این اساس، رواقی بخشی از تفسیری کهن به پارسی را پاره‌ای از تفسیر خواجه عبدالله انصاری دانست.^۷

بررسی متن بخشی از تفسیری کهن به پارسی، و مقایسه آن با سایر آثار خواجه عبدالله تا حد زیادی ما را به وجود اصل و اساسی برای تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری قانع می‌کند. با این همه، کشف نسخه‌هایی تازه یاب از مصدر کار میبیدی، یعنی همان تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری، به نحوی قاطع تراشکار می‌سازد که برخلاف دیدگاه استاد شفیعی کدکنی، ابوالفضل میبیدی، بخش اصلی کار خود در نوبت اول و دوم تفسیر کشف الاسرار را از تفسیر خواجه عبدالله انصاری گرفته است. در نوبت اول که صرفاً به ترجمه فارسی آیات پرداخته، وی عموماً زبان پارسی را از گویش هروی خواجه عبدالله پیراسته است و تنوع ترجمه‌های فارسی برای یک آیه واحد را کنار گذاشته است.^۸ در نوبت دوم نیز میبیدی، متن خواجه عبدالله را با مراجعه به مصادری دیگر چون تفسیر ثعلبی بسط و تفصیل داده، و گاه آن را اندکی مختصر کرده است. به سبب مجال اندک در این مقاله، من تنها برای اثبات اصالت تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به اختصار به ذکر دلایل جدید مبتنی بر نسخه‌های تازه یاب از تفسیر خواجه عبدالله انصاری می‌پردازم.

در بخش آغازین این مقاله، به معرفی دو نسخه تازه یاب از تفسیر گمشده خواجه عبدالله انصاری پرداخته، وجود تاریخی این اثر را اثبات می‌کنم. در ادامه، ضمن اشاره به ویژگی‌های دستوری و وازگانی تفسیر خواجه، به مهم‌ترین جوانب زبانی این اثر که همان گویش فارسی هروی است، خواهم پرداخت.

۴. شفیعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۱۵۵-۱۲۵. این بخش از کتاب، نخست بار با عنوان «ثعلبی / میبیدی» در اوراق عتیق، به کوشش سید محمد حسین حکیم، تهران: کتابخانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۵۲-۳۳ انتشار یافته است.

۵. بخشی از تفسیری کهن به پارسی، از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)، تحقیق و تصحیح سید مرتضی آیه‌الله زاده شیرازی، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله + دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵.

۶. نسخه ش ۹۵۱ در مدرسه نمازی (خوی)، تصحیح و انتشار یافته در شفیعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۲۹۲-۱۷۳.

۷. علی رواقی، «گونه فارسی هروی»، ص ۱۳۸-۱۳۰. این دیدگاه را محمد سرور مولایی در مقدمه برج‌چاپ سوم طبقات الصوفیه (تهران، ۱۳۹۶) پذیرفته است.

۸. برای بررسی و تحلیل نحوه تصرف میبیدی یا کاتبان کشف الاسرار در متن تفسیر خواجه عبدالله انصاری، نک: مقاله سید محمد عمادی حائری با عنوان «از اضطراب متن تا تحول آید: بررسی و تحلیل دو نمونه از تصرفات میبیدی و کاتبان کشف الاسرار در تفسیر خواجه عبدالله انصاری»، در نامه فرهنگستان، در دست انتشار.

نسخه‌های نویافته و اصالت تفسیر خواجه عبدالله انصاری

وقتی در آغاز سال ۱۳۹۴ شمسی برای جستجو و پژوهش در میان نسخه‌های کهن قرآنی در ایران و جهان، نخستین بار از کتابخانه حرم علوی در نجف اشرف بازدید کردم، در کنار انبوهی مصاحف قرآنی، به چند پاره از ترجمه‌ها و تفاسیر فارسی از قرآن برخورددم و کوشیدم تصاویر آنها را نیز برای تحقیق بیشتر گردآوری کنم. اندکی بعد که دسترسی به تصاویر این آثار برام فراهم شد، در میان نسخه‌هایی از تفاسیر و ترجمه‌های کهن فارسی، سه پاره از تفسیری فارسی و عربی با شماره‌های مجزا یافتیم که در اصل یک نسخه واحد بوده، اما اکنون از هم جدا شده و در جاهای مختلف قرار گرفته‌اند. فهرست نویس قدیم کتابخانه حرم علوی، دو تایی آنها را بخشی از تفسیر روح البیان اسماعیل حقی برسوی (۱۰۶۳.۱۱۳۷ ق) تشخیص داده و همین نام را بر شناسنامه آغازین آنها نوشته بود (تصویر ۸). اما این نسخه‌ها بسیار قدیم‌تر از قرن دوازدهم و سیزدهم هجری می‌نمودند. از این رو متن عربی و فارسی آنها را با تفاسیر مختلف کهن تطبیق دادم و دریافتم این اثر تنها به کشف الاسرار میبیدی شباهت دارد، با این تفاوت که فاقد تقسیم بندی سه گانه نوبت اول و دوم و سوم است و از نظر محتوا، تنها متناظر با نوبت اول و دوم تفسیر میبیدی است. اکنون یا باید می‌گفتم این نسخه در نجف خلاصه‌ای از کشف الاسرار میبیدی با حذف نوبت سوم است (یعنی متن نسخه نجف متأخر از کشف الاسرار میبیدی است)، یا باید می‌پذیرفتم که این اثر مبنای کار میبیدی بوده که او آن را به سلیقه خود به نوبت اول و دوم درآورده، و بر آن نوبت سوم نیز افزوده است (به این معنا که این نسخه متن اصلی تفسیر خواجه عبدالله انصاری است). من بر اساس شواهد متنی، بی‌درنگ به دومین گزینه یقین کردم.

دلایل و شواهد بر اصالت تفسیر خواجه عبدالله بسیارند که به نحو تامة، تنها با خواندن و مقایسه این دو متن بر هر آشنای ادب فارسی و تفاسیر قرآنی آشکار می‌شود. در اینجا به اختصار به مهم‌ترین‌ها اشاره می‌کنم. نخست آنکه واژگان نسبتاً غریب فارسی با گویش هروی در نسخه نجف از تفسیر خواجه عبدالله انصاری بسیار فراوان است که اغلب این واژه‌ها در متن کشف الاسرار به جایگزین‌های فارسی جدیدتر تبدیل شده‌اند یا در برخی جاها، نادرست و مصحّف خوانده شده‌اند.^۹ این امر نشان می‌دهد متن نسخه ما در نجف کهن‌تر از کشف الاسرار میبیدی است. دوم آنکه ترجمه فارسی آیات در نسخه نجف بسیار کامل‌تر از کشف الاسرار میبیدی است. همچنانکه در ادامه خواهیم گفت، خواجه عبدالله انصاری پس از بیان و توضیح ادبی، لغوی، قرآنی، و تاریخی هر فقره از آیات قرآن، تمام ترجمه‌های

۹. مشابه این اتفاق در تحریر مجدد طبقات الصوفیة انصاری، به دست عبدالرحمن جامی در نفعات الانس رخ داده است. طبقات الصوفیة به سبب دربرداشتن پاره‌ای از ویژگی‌های زبان هروی قدیم، از نظریزه‌های زبان‌شناختی و واژگانی و دستوری حایز اهمیت است. این ویژگیها را جامی دلیل "صحیف و تحریف" کتاب دانسته و به همین سبب در نفعات الانس، که تقریباً تحریر دوباره طبقات انصاری است، آنها را تغییر داده است. در واقع، جامی در نفعات الانس این کتاب را هم از حیث زبان و هم از حیث ویژگی‌های دستوری، به زبان روزگار خویش برگردانده و هر جا که معانی بر او روشن نبوده، آنها را در "حجاب ستر و کتمان" گذاشته و حذف کرده است. نک. مقدمه محمد سرور مولایی بر طبقات الصوفیة، ص ۱۱۸، ۱۱۹.

فارسی محتمل از آن بخش از آیه را بیان می‌کند. گاه سه تفسیر مختلف از یک آیه، و گاه حتی چهار قرائت مختلف از یک کلمه را بیان کرده و سپس بر این اساس، سه یا چهار ترجمه فارسی ارائه می‌دهد. کار میبیدی در کشف الاسرار آن بوده که بدون استثنا تنها و تنها یک ترجمه فارسی (معمولاً ترجمه نخست) را در نوبت اول ذکر کند و دیگر ترجمه‌های خواجه عبدالله را حذف کند. سوم آنکه محتوای مطالب تفسیری این نسخه با روحیه علمی و مذاق مذهبی خواجه عبدالله مطابقت کامل دارد. برخی از این احوال و روحیات عبارتند از: مخالفت شدید او با کلام و متکلمان، تصلب بر مذهب حنبلی، دوری از تأویل و اصرار بر ظواهر آیات که موهم جسم انگاری خداوند است. چهارم و مهم‌تر از همه آنکه در نسخه نجف، در اسناد برخی احادیث و اقوال، اسامی افرادی چون یحیی بن عمار^{۱۰} (م ۴۲۲ ق) - استاد خواجه عبدالله در تفسیر - آمده است که همگی در طبقه استادان خواجه عبدالله انصاری قرار می‌گیرند. گاه حتی عین سخن و حدیث منقول با همان سلسله سند در کتاب‌های دیگر خواجه عبدالله ذکر شده است. این امر نیز از مهم‌ترین شواهد بر تعلق نسخه نجف به سنت تفسیری خواجه عبدالله انصاری می‌تواند باشد که در اینجا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنم.

• أَخْبَرَنَا الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ أَبُو إِسْمَاعِيلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبُو زَكْرِيَّا يَحْيَى بْنُ عَمَّارٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ جَبْرِئِيلَ بْنِ مَاحٍ الْقَفِيهِيُّ قَالَ شَيْخُ الْإِسْلَامِ: وَأَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمُرَكَّبِيُّ بَنِيْسَابُورَ وَأَحْمَدُ بْنُ حَمْدَانَ السَّادِكِي الرَّاهِدُ أَنَّ حَامِدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الرَّفَاءَ أَخْبَرَهُمْ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُعْتَبِرَةِ الشُّكْرِيُّ بِهَمْدَانَ، قَالَ أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِي، قَالَ أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ عَنِ الرَّهْرِيِّ عَنِ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطَرِ لَا يَدْرِي أَوْلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ».

• قَالَ الشَّيْخُ الْإِسْلَامُ عَبْدُ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ عَمَّارٍ يَقُولُ: حَبَّةُ الشَّعِيرِ أَرْبَعُ أَرْزَاتٍ، وَالْأَرْزُ أَرْبَعُ سَمْسِمَاتٍ، وَالسَّمْسِمَةُ أَرْبَعُ خَرَدَلَاتٍ، وَالْخَرَدَلَةُ أَرْبَعُ أَوْرَاقٍ نُخَالَةٍ، وَوَرَقُ النُّخَالَةِ أَرْبَعُ ذَرَّاتٍ.

• قَالَ شَيْخُ الْإِسْلَامِ: أَخْبَرَنَا أَبُو يَعْقُوبَ الْحَافِظُ^{۱۱} وَأَبُو أَحْمَدَ الْمُعَلِّمُ^{۱۲}، قَالَا: أَخْبَرَنَا الْحَمَوِيُّ، قَالَ أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَزِيمٍ النَّشَائِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ قَالَ: تَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مَعْقِلٍ عَنْ وَهَبِ بْنِ مُنَبِّهٍ: «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كَرَامٍ بَرَّةٍ» قَالَ: هُمْ الْمُسْلِمُونَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَا: أَخْبَرَنَا عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ بِمِثْلِهِ.

۱۰. یحیی بن عمار بن یحیی بن عمار، استاد خواجه عبدالله انصاری در تفسیر و حدیث بوده است. نک. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۸۳:۴۸۱/۱۷. همو، تاریخ الاسلام، ۳۳/۵۴.

۱۱. خواجه عبدالله انصاری در ذم الکلام وأهله، ۸/۱، ۱۴۵/۲، ۹۵/۳ روایاتی را از وی نقل کرده است.

۱۲. اسحاق بن ابراهیم بن محمد بن عبدالرحمن، ابویعقوب الحافظ، معروف به القراب؛ زاده سرخس، و ساکن هرات (۴۲۹۳۵۲). خواجه عبدالله انصاری در ذم الکلام وأهله، ۹۷/۱، ۲۴۰/۳، ۶۴/۴، ۲۲/۵، مکرراً از وی روایت نقل کرده است.

۱۳. محمد بن محمد بن عبدالله، أبوأحمد الهروی المعلم (م ۴۲۱ ق).

• قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ رَحِمَهُ اللَّهُ: سَمِعْتُ أَبَا الْفَضْلِ الْجَاوِدِيَّ^{۱۴} يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ الْقَطِيعِي، وَهُوَ أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مَالِكِ الْهَنْدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ يَقُولُ: «يَا مَنْ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ اجْعَلَنِي الْيَوْمَ مِنْ بَعْضِ شَأْنِكَ»^{۱۵}.

• قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ: أَنْشَدَنِي أَبُو الْفَضْلِ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الرَّاهِدِيُّ^{۱۶} ...

• قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ: أَنْشَدَنِي الْعَدَاوِيُّ السَّرْحَسِيُّ الْأَدِيبُ ...

• قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ أَنْشَدَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْيَمَانِ^{۱۷} قَالَ أَنْشَدَنِي أَبُو أَحْمَدَ الْمُؤَدَّبِ الْبَاسَانِيُّ لِأَبْنِ لَنْكَكَ ...

نسخه نجف حاوی ربع آخر قرآن (از سوره صاد تا سوره ناس) است. طی سه سال ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۸ به تصحیح این اثر مشغول بودم و با وجود اتمام کار، عبارات فارسی و عربی مختلفی در متن این نسخه برایم ناگشوده و مبهم باقی مانده بود. تا آنکه در بهار ۱۳۹۹، دوست گرامی، جناب دکتر سید محمد تقی حسینی، ناگهان مرا از وجود نسخه تفسیری به فارسی و عربی در شهر اسپار تا (ترکیه) آگاه ساخت. بررسی تصاویر اثر معلوم ساخت که آن نیز نسخه دیگری از همین بخش از تفسیر خواجه عبدالله انصاری است (تصاویر ۱، ۲، ۳، و ۴). متن این نسخه (که نامش را فعلاً نسخه ترکیه می‌گذاریم) بسیار دقیق تر از نسخه نجف است و تاریخ کتابت آن هفتم ذوالحجه سال ۷۱۸ هجری است. با مقابله این دو نسخه، تقریباً تمام ابهامات نسخه نجف برایم روشن شد و توانستم افتادگی های متعدد در نسخه نجف را با کمک نسخه ترکیه جبران و اصلاح کنم. متن تفسیر را یکبار دیگر بر اساس هر دو نسخه ترکیه و نجف تصحیح و تکمیل کردم و تفاوت ها را در پانویس آوردم.

اکنون به دروازه های هرات و چه بسا خانقاه خواجه عبدالله انصاری رسیده ایم. دیگر به قطع می‌دانیم که از سنت تفسیری خواجه و درس های تفسیر او، مطالب زیادی در اختیارمان است. در مقاله حاضر پس از مرور کوتاهی بر مهم ترین ویژگی های تفسیر خواجه عبدالله انصاری، و نیز معرفی دو نسخه نویافته از تفسیر وی، به معرفی واژگان کهن فارسی (عمدتاً هروری) و برخی نکات دستوری و گرامری در این اثر می‌پردازم، با این امید که در مجال دیگر، سبک، روش شناسی و درونمایه های تفسیری این اثر مهم در تاریخ و فرهنگ ایران پس از اسلام را بررسی و تحلیل کنم.

۱۴. ابوالفضل جارودی استاد خواجه عبدالله انصاری در تفسیر و حدیث بوده است. نک. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۷/۳۸۶: ۳۸۴.

۱۵. این روایت با همین سند در طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری، ص ۵۱۲ نقل شده است. همچنین ابونعیم اصفهانی (ت ۴۳۰ هـ) این روایت را عیناً با همین سند در حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ۱۰/۲۷۰ نقل کرده است.

۱۶. بنا بر سندی از ابن عساکر در تاریخ دمشق (۱۵/۲۳۷)، فرزند این فرد، خود در شمار شاگردان خواجه عبدالله انصاری بوده است: «أخبرنا أبو سعد عطاء بن أبي الفضل بن أبي سعد المعلم نا أبو اسماعيل عبدالله بن محمد بن علي الأنصاري أنا حمزة بن محمد الجعفري بنوقان نا عبد الوهاب بن الحسن بدمشق ...»

۱۷. خواجه عبدالله انصاری در ذم الکلام وأهله، ۳/۱۱۱؛ ۳/۲۵۳؛ و ۵/۴۸، چند بار از وی روایت نقل کرده است.

وجود دو تقریر از تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر خواجه عبدالله همچون بسیاری از تفاسیر خراسانی کهن (تفسیر کمبریج، تفسیر سوراآبادی، تفسیر بصائریمینی، تاج التراجم شاهفوراسفراینی) در چهار پاره تدوین شده است. در این تقسیم قرآن به چهار پاره (۱) از فاتحه تا انعام، (۲) اعراف تا کهف، (۳) مریم تا صافات، (۴) ص تا ناس تقسیم می‌شود. با کشف دو نسخه ترکیه و نجف، اکنون تنها به رُبع چهارم، یعنی تفسیر سوره‌های صاد تا ناس دست یافته‌ایم. گفتنی است متنی که شادروان آیت الله زاده شیرازی بر اساس نسخه امامی ساروی^{۱۸} با عنوان بخشی از تفسیری کهن به پارسی (تهران، ۱۳۷۵) منتشر ساخته است، حاوی پاره دوم یعنی از اعراف تا کهف است؛ گویانکه بخشی از اوراق آغاز و انجام آن افتاده است.

اگرچه دو نسخه ترکیه و نجف و نیز نسخه امامی ساروی (بخشی از تفسیری کهن به پارسی) همگی پاره‌هایی از تفسیر خواجه عبدالله‌اند، میان دو نسخه نخست و نسخه اخیر (امامی ساروی) تفاوتی بسیار مهم هست. در هر سه نسخه، عبارات فارسی و عربی به صورت مزجی و درهم تنیده است؛ اما در نسخه‌های ترکیه و نجف، عبارات فارسی تنها مربوط به ترجمه فارسی آیات قرآن است و جملات عربی صرفاً حاوی توضیحات تفسیری خواجه عبدالله است؛ در مقابل در نسخه امامی ساروی، علاوه بر ترجمه فارسی آیات، بخش زیادی از توضیحات مفسر در بیان لغت و اعراب و تاریخ و مانند آن به فارسی بیان شده است، به گونه‌ای که اغلب به سختی می‌توان ترجمه خالص فارسی آیات را از توضیحات فارسی مفسر در بیان و شرح آیات تفکیک کرد. این امر نشان می‌دهد که از تفسیر خواجه عبدالله انصاری دست کم دو تقریر نزدیک به هم (یکی با رویکرد بیشتر فارسی و دیگری با متن بیشتر عربی) وجود داشته و چه بسا میدی به این هر دو آنها دسترسی داشته و در کار خود آنها را ترکیب کرده و در بسط و تفصیل آن، از سایر تفاسیر معروف در خراسان چون الکشف والبیان ثعلبی بهره گرفته است.

دو نسخه ترکیه و نجف تصویر بسیار دقیق‌تری از ترجمه و تفسیر خواجه عبدالله به ما می‌دهند. مفسر هرآیه یا جمله را از جهات مختلف لغوی، نحوی، قرائی، تاریخی و مانند آن، با زبان عربی توضیح می‌دهد، و در لابلای توضیحات خود یک یا چند ترجمه محتمل فارسی از آن آیه یا جمله را بیان می‌کند. از آنجا که در تقریر دیگر، یعنی نسخه امامی ساروی (بخشی از تفسیری کهن به فارسی) بسیاری از توضیحات تفسیری خواجه عبدالله، به زبان فارسی ذکر شده، تفکیک ترجمه خالص آیات به فارسی از تفسیر آیات دشوار است.

مشخصات نسخه‌های تازه یاب از تفسیر خواجه عبدالله

این هر دو نسخه تازه یاب از تفسیر خواجه عبدالله از تقسیم بندی رباعی قرآن تبعیت می‌کنند و حاوی

۱۸. نسخه خطی این تفسیر را شادروان آیت الله مرتضی امامی ساروی (م ۱۳۷۹ ش) در مسجدی قدیمی یافته و در اختیار مصحح قرار داده بوده است.

ربع آخر قرآن، از سوره صاد تا سوره ناس اند (تصویر ۱ و ۵). بنابراین همچنان امید داریم سه پاره دیگر تفسیر خواجه عبدالله در آینده یافت شود. توصیف اجمالی این دو نسخه که تاکنون شناخته‌ام به این قرار است: **نسخه الف**، به شماره ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا در اسپارتا (ترکیه)، حاوی ۳۹۰ برگ، مورخ شعبان ۷۱۸ هجری به کتابت محمد بن عبدالرحمن بن محمد الوردکانی الهمدانی است (تصویر ۱ تا ۴)؛ و **نسخه ب**، حاوی سه پاره مجزا، به شماره‌های ۳۲۳+۳۵۷+۳۵۹ جمعاً دارای ۱۰۳+۷۶+۱۲۵ برگ، در مکتبه الروضة الحیدریه یا الخزانة الغرویة (نجف اشرف)، کتابت قرن هفتم تا هشتم که برگ آخر آن (حاوی انجامه نسخه) افتاده است (تصویر ۵ تا ۸).

مشخصات نسخه	محل نگهداری	شماره نسخه	تاریخ نسخه	تعداد اوراق
نسخه الف (ترکیه، اسپارتا)	کتابخانه حمید خلیل پاشا	۱۴۲۶	شعبان ۷۱۸ ق	۳۹۰
نسخه ب (نجف اشرف)	مکتبه الروضة الحیدریه	۳۲۳+۳۵۷+۳۵۹	قرن هفتم تا هشتم	۱۲۵+۷۶+۱۰۳

همچنانکه در بالا گذشت، دو نسخه ترکیه و نجف از تفسیر خواجه عبدالله بسیار به هم شبیهند، و تفاوتی جدی با تقریر نسخه امامی ساروی (بخشی از تفسیری کهن به پارسی) از تفسیر خواجه عبدالله انصاری دارند. با این حال، نسخه ترکیه (نسخه الف) که اساس کار من در تصحیح بوده، بسیار دقیق‌تر و کامل‌تر از نسخه ب است؛ در مقابل، کاتب نسخه نجف (نسخه ب) گاه عمداً برخی فقرات مربوط به اختلاف قرائات، استناد به اشعار عرب، و مانند آن را به منظور اختصار حذف کرده است. اشتباهات کاتب نسخه ب در املاي کلمات فارسی و عربی نیز بسیار بیشتر از کاتب نسخه ب است. همچنین کاتب نسخه ب در برخی جاها، به سبب خطای چشمی، یک یا چند سطر را از قلم انداخته است. چنین اشتباهاتی در نسخه الف بسیار کمتر است.

هر دو نسخه عموماً از نظام املايي قدیم در کتابت حروف پ، چ، گ، و ژ، به صورت ب، ج، ک، و ز برخوردارند. در این میان اما، کاتب نسخه ب بسیاری از واژه‌های کهن فارسی با گویش هروی را به معادل‌های جدیدتر فارسی تبدیل کرده و در برخی موارد نیز، نشانه‌های نحو و دستور هروی را از متن فارسی تفسیر زوده است. مثلاً واژه‌هایی مانند گورفیدن، شواشانان، آنو، ژید، و نفریغ را به ترتیب با «گرویدن»، «مژده»، «آنجا»، «ناز»، و «دریغ» جایگزین کرده است (نک. جدول ۲). خوشبختانه گاه این تغییرات در نسخه ب، به ما کمک می‌کند معنای اصلی واژه‌ای بسیار غریب و کم‌کاربرد را در گویش فارسی هروی بهتر و دقیق‌تر دریابیم. فی‌المثل، واژه‌هایی کهن چون افداغ‌زده، آغر، آوجه، برلاشندگان، پیهادیدن، سبوغ زدگان در نسخه الف (ترکیه)، به ترتیب با معادل‌هایی چون «سخت‌تشنه»، «زهدان»، «استخوانهای سینه»، «غارت کنندگان»، «گداختن»، و «راندن به درشتی» در نسخه ب (نجف) جایگزین شده‌اند.

علاوه بر تبدیل واژگانی و تغییرات دستوری و نحوی، تفاوت‌های املایی زیادی میان این دو نسخه هست. برخی از مهم‌ترین تفاوت‌های املایی و تفاوت‌های واژگانی در دو نسخه الف و ب را به صورت جداگانه در دو جدول ۱ و ۲ در زیر آورده‌ام.

جدول ۱: تفاوت‌های املایی میان دو نسخه ترکیه و نجف | جدول ۲: تفاوت‌های واژگانی میان دو نسخه ترکیه و نجف

نسخه الف (ترکیه)	نسخه ب (نجف)	نسخه الف (ترکیه)	نسخه ب (نجف)
-	رضی الله عنه	آغر	زهدان
-	قدس الله روحه	افداغ زده	سخت تشنه
-	رحمه الله / لعنه الله	آلوجه	استخوانهای سینه
آباز	آواز	انجسکیده	فراهم کشیده
اَز	گر	اندول	بسیار
افتاده / افتادن	اوفتاده / اوفتادن	آنو	آنجا
آمدید / نتوانستید	آمدی / نتوانستی	انیز	نیز
اندوهگن	اندوهگین	انیز	هنوز
اوسان / اوسانه	افسانه	بازبریفته	بازداشته گرفته
پوشیدید / بازپوشیدید	پوشیدی / بازپوشیدی	برلاشندگان	غارت کنندگان
بروراز	برافراز	بیافد	تابد
بنه ورزیدند	نه برزیدند	پرته	پرده
پسر	پُسر	پردیو	جادو
چن (جن)	چون (جون)	پیهاویدن	گداختن
خانهای ایشان	خانها ایشان	دانکو	دانه
خواهد / خوشها	خواهد / خوشها	در خون اوز گیرید	بغلطانید
درفتند / دَرَوَکَنَد	دَرافتند / دَراوکنند	ژکه	قطره آب
دشوار	دشخوار	ژید	ناز
دشوار	دژوار	سبوغ زندگان	راندن به درشتی
زشتوری	ژشتوری	شواشانان	مژده
شکیوایی	شکییایی	سوزیان	سود زیان
فریشتگان	فرشتگان	فانندن / برفانندن	پراکندن / فشانندن
کاشک	کاجک	فرژمانندن	خیزانندن
کتاب / دانای	کتابی / دانایی	فرهیفته	فریفته
کهن	کهن	فرهیونده	فریبنده

کویزیده	کویزیده	کاز (سقف)	سفدوی (سقف)
کی خواهد	کی خواهد	کالمان	نادوشیزگان
کی زشتی	کی زشتی	کخته	ظاهر
کی ما	کی ما	کشوی	بیرون آمدگان
کی می / که می	کی می / که می	گوارته	پروانه
گوم (کوم)	گوم (کوم)	گورفش	گروش
نورد	نورد	گورفیدن	گرویدن
نیکو / ترازو / جادو / یکسو / گلو	نیکو / ترازو / جادو / یکسو / گلو	نغرنجانیدن	فروشکستن
هذی	هذی	نفریغ	دریغ
همیشه ئی	همیشگی	هورایی	خودرایی
وُ	و	وغسته	برهنه
ورافراشتیم	برافراشتیم	وغندیدن	روشن شدن / کردن
ورخاستن / ورزیدن	برخاستن / برزیدن		

نقد دلایل دکتر شفیعی کدکنی بر عدم وجود تفسیر خواجه عبدالله انصاری

اکنون پس از آشنایی با نسخه های تازه یاب از تفسیر خواجه عبدالله انصاری، می توان مهم ترین دلایل دکتر شفیعی کدکنی را بر نفی وجود این اثر مجدداً ارزیابی کرد. مهم ترین این دلایل، دو تای زیرند:

دلیل یا شاهد نخست) تا پیش از ابن رجب حنبلی در قرن هشتم هجری هیچ یک از کتب رجال و نویسندگان طبقات مفسران نگفته اند که خواجه عبدالله صاحب تفسیری بر قرآن بوده است.^{۱۹}

یک دلیل برای عدم ذکر تفسیر خواجه عبدالله انصاری در کتاب های تراجم کهن و مؤرخان تفسیر، می تواند این باشد که تفسیر خواجه از نظر ایشان به فارسی بوده و تفاسیر فارسی گونه ای از ترجمه قرآن به شمار می آمده اند و لذا در قدیم در شمار آثار تفسیری ذکر نمی شده اند. این امر در مورد آثار تفسیری سوریادی، نسفی، شاهفور اسفراینی و نیز ترجمه تفسیر طبری نیز صادق است. منابع تراجمی کهن همچنین از ذکر نام دیگر آثار فارسی خواجه عبدالله انصاری نیز اجتناب ورزیده اند. از سوی دیگر، منابع کهن در خصوص تفسیردانی و تعلیم تفسیر از سوی خواجه عبدالله انصاری چندان ساکن نیستند. در برخی نمونه هایی کهن از مصادر تراجم، به صراحت آمده است که خواجه عبدالله انصاری مدرّس تفسیر، و امام در تفسیر بوده است که در زیر بدان ها اشاره می کنم:

عبدالغافر فارسی (۵۲۹۴۵۱ ق) در المنتخب من السياق، درباره جنبه تفسیری خواجه عبدالله چنین اظهار نظر می‌کند: «کان إماماً كاملاً في التفسير.»^{۲۰} همین عبدالغافر از دمیة القصر، نوشته علی بن الحسن باخرزی (م ۴۶۷ ق) چنین نقل می‌کند: «وقرأت في دمیة القصر لأبي الحسن الباخري فصلاً في الإمام عبد الله الأنصاري، وذلك أنه قال: هو في التذكير في الدرجة العليا، وفي علم التفسير أوحده الدنيا.»^{۲۱} شاهد دیگر آنکه ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی بن أحمد المقدسی الشیبانی، معروف به ابن القیسرانی (متولد ۴۴۸ در بیت المقدس، و درگذشته ۵۰۷ در بغداد) که خود از شاگردان خواجه عبدالله انصاری بوده است، در کتاب خود، از استاد خود چنین نقل می‌کند: «سمعت الأنصاري يقول: إذا ذكرت التفسير فإنما أذكره من مائة وسبعة تفاسير.»^{۲۲} این سه گزارش مختلف که همگی معاصر با دوران حیات خواجه عبدالله نوشته شده‌اند، نشان می‌دهند که وی آموزگار مهمی در تفسیر قرآن بوده است. تنها فرق خواجه عبدالله با دیگر مفسران خراسانی هم روزگارش چون اسفراینی و سوراآبادی این است که اساس تفسیری وی - همانند اغلب آثار دیگرش - ماهیت شفاهی داشته و شاگردان وی آن را تقریر و نگارش می‌کرده‌اند. این سخن در باب دیگر آثار شیخ الاسلام چون طبقات الصوفیة، و صد میدان و کلمات نیز صادق است که شفیع کدکنی خود بدین نکته تصریح کرده است.^{۲۳} بیفزاییم که سنت تفسیر شفاهی در خراسان سابقه‌ای طولانی داشته است. یکی از مهم‌ترین استادان خواجه عبدالله انصاری، یحیی بن عمار سجستانی است که در هرات مسکن گزیده و سال‌های طولانی به تدریس تفسیر اشتغال داشته است. ذهبی از او با عنوان «کان رأساً في التفسير» یاد می‌کند، و همو خاطر نشان می‌کند که پس از وفات یحیی، شاگردش عبدالله انصاری این منصب تفسیر را در هرات ادامه داد.^{۲۴}

دلیل یا شاهد دوم) مصادر کهن چون نسفی در القند فی ذکر علماء سمرقند، فرد دیگری به نام ابواحمد عمر بن عبدالله بن محمد الهروی معروف به پیر هری (ساکن کشانیه، و درگذشته حدود سال ۴۰۰ ق) را صاحب تفسیر دانسته‌اند. احتمالاً میبیدی با دست یافتن به نسخه‌ای از این تفسیر، نام مؤلف را با نام عبدالله بن محمد بن علی الهروی (= خواجه عبدالله) اشتباه کرده و تفسیر را به خواجه عبدالله نسبت داده است.^{۲۵}

نخست آنکه پیر هری ساکن کشانیه بوده، لذا نباید گویش فارسی او در تفسیر، فارسی هروی باشد، حال آنکه هم در کشف الاسرار آثاری از گویش هروی باقی مانده، و هم نسخه‌های یافت شده از تفسیر

۲۰. فارسی، المنتخب من السياق، ص ۴۳۷؛ نیز سیوطی، طبقات المفسرین، ص ۵۹.

۲۱. فارسی، المنتخب من السياق، ص ۴۳۸.

۲۲. ابن القیسرانی، المنثور من الحکایات والسؤالات، ص ۳۵.

۲۳. شفیع کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۸۶، ۱۱۲ و ۱۶۱.

۲۴. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۸۱/۱۷، ۴۸۳. همو، تاریخ الاسلام، ۳۳/۵۴.

۲۵. شفیع کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۵۷، ۴۸.

خواجه، تماماً به این گونه فارسی نوشته شده‌اند. دکتر شفیع کدکنی خود بارها بر این نکته تأکید کرده است که آثار اصیل خواجه عبدالله دربردارنده لهجه و زبان ویژه شیخ الاسلام یعنی گویش فارسی هروی‌اند.^{۲۶} دوم آنکه در متن بخشی از تفسیری کهن به پارسی از سده چهارم هجری^{۲۷} و نیز در نسخه‌های تازه‌یاب از تفسیر خواجه عبدالله، اسنادهایی آمده که در آنها، نام افرادی^{۲۸} متأخر از دوران حیات پیرهری ذکر شده است که برخی از ایشان چون یحیی بن عمار از استادان معروف خواجه عبدالله انصاری بوده‌اند. سوم آنکه مذهب پیرهری حنفی بوده، اما خواجه عبدالله متصلب در مذهب حنبلی بوده است. مضامین بسیاری در نسخه‌های نویافته از تفسیر خواجه عبدالله به صراحت با آرای کلامی وی در تجسیم و رویت خداوند و نیز با مذهب حنبلی وی مطابقت دارد.

ویژگی‌های کلی تفسیر خواجه عبدالله انصاری

اکنون که به بخشی مهم از اصل تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری دست یافته‌ایم، می‌توان با مقایسه آن با کشف الاسرار میبیدی، مهم‌ترین ویژگی‌ها و روش‌شناسی تفسیر خواجه عبدالله را بازبایی و بازشناسی کرد. تفسیر کشف الاسرار میبیدی که در واقع تفسیر خواجه را بازسازی و پردازش مجدد کرده است، تنها برخی از ویژگی‌های تفسیر خواجه عبدالله را در خود نگه داشته است. اما باید به خاطر داشت که اساس تفسیر خواجه عبدالله انصاری دارای خصائصی است که اصلاً در کشف الاسرار انعکاس نیافته و برخی از ویژگی‌های انعکاس یافته در کشف الاسرار هیچ پیوندی با سبک و محتوای تفسیری خواجه عبدالله ندارد. در اینجا به اختصار و فهرست‌وار به مهم‌ترین ویژگی‌های تفسیر خواجه عبدالله انصاری بر اساس نسخه‌های تازه‌یاب از این اثر اشاره می‌کنم.

الف) تفسیر خواجه عبدالله در اصل به صورت شفاهی القا یا املا می‌شده و توسط گروهی از شاگردان مکتوب شده است. نشانه‌هایی از شفاهیت در اصل تفسیر را همچنان در متن باقی مانده از تفسیر خواجه عبدالله می‌توان یافت.

ب) غلبه اکید زبان، گویش و نحو هروی در بخش فارسی تفسیر. این امر در تفسیر کشف الاسرار تا حد بسیار زیادی کاسته شده، اما همچنان برخی نشانه‌های گویش هروی در کلماتی مانند هن، انیز، باش، و جز آن در کشف الاسرار میبیدی باقی مانده است.

ج) مخالفت شدید خواجه عبدالله انصاری با دانش کلام اسلامی و متکلمان از فرق مختلف و گاه تکفیر آنها. در یک جا متکلمان را در کنار یهود می‌نماید: «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ»، هؤلاء الْمُحَاجُّونَ

۲۶. شفیع کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۸۶، ۸۴.

۲۷. بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۳ و ۱۷۱.

۲۸. نمونه‌هایی از این اسناد، و اشاره به نام‌هایی چون یحیی بن عمار و محمد بن جبریل بن ماح و ابوالفضل جارودی پیشتر در همین مقاله گذشت.

هُمُ الْيَهُودُ وَالْمُتَكَلِّمُونَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِغَيْرِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ» (ذیل شوری، ۱۶)، و در جای دیگر، معتزله را از شمار مسلمین خارج می‌شمارد: «هَذَا وَمَا فِي مَعْنَاهُ مِمَّا لَمْ يَنْكُرْهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَدٌ إِلَّا الْمُعْتَزِلَةُ الَّذِينَ لَيْسُوا هُمْ بِالْمُسْلِمِينَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ» (ذیل الرحمن، ۶).

د) غلبه بسیار شدید حدیث‌گرایی از نوع حنبلی. این امر را در تفسیر آیات مربوط به تجسیم، رؤیت خداوند، تقدیر الهی در خلقت مومن و کافر، و جزآن می‌توان یافت.

ه) توجه بسیار زیاد به سه خلیفه نخست اسلامی - به ویژه خلیفه دوم، عمر بن الخطاب - و کم توجهی آشکار به امام علی علیه السلام و سایر امامان شیعه. بدیهی است تمام مطالب شیعی و منقولات از امامان شیعه در کشف الاسرار از افزوده‌های میبدی است.

و) روحیه بسیار خشن و سخت‌گیرانه مفسر در تفسیر آیات جهاد و عفو. وی تمام آیات دال بر عفو و گذشت و مدارا با دیگران (= غیرمسلمانان) را منسوخ می‌شمارد. مجموعاً ۱۵ بار در این بخش از تفسیر (ربع چهارم قرآن از سوره صاد تا انتهای قرآن)، سخن از آیات منسوخه به میان آمده است که از این میان، خواجه عبدالله انصاری ۱۲ بار آیات صفح و عفو و رحمت و گذشت را به سبب آیات سیف و قتل منسوخ دانسته است.

ز) وجود نشانه‌هایی از توجه به تصوف. برخلاف تصویری که از رویکرد صوفیانه خواجه عبدالله در ذهن و ضمیر ما ایرانیان نقش بسته است، لازم است تصوف وی را در گونه‌ای متصلبانه و زاهدانه دسته‌بندی کرد که با دیگر روایات حنبلی و سنی خواجه عبدالله سازگار باشد. به طور کلی، مشی وی در تفسیر قرآنش کاملاً مندرسی و در چارچوب سنت تفسیری اهل سنت است و با رویکرد وی در آثار حدیثی‌اش چون ذم الکلام و أهله، یا الأربعین فی دلائل التوحید بسیار نزدیک تراست تا کتابهای تصوفی‌اش چون منازل السائرین، و صد میدان، و طبقات الصوفیة. با این همه، دو جنبه تصوفی را در تفسیر قرآن خواجه عبدالله می‌توان یافت: نخستین‌اش، نقل برخی اقوال، یا تأویلات حدیثی و قرآنی از برخی زهاد و متصوفه است. در این میان سهم حسن بصری (نزدیک ۲۰ بار) زیاد است. شفیان ثوری (سه بار)، و عبدالله بن مبارک، ایوب سختیانی، نوف بکالی، شقیق بلخی، جنید بغدادی، ابن سَمَّاک، و ایاس بن معاویة بن قرة المُرَنِّی (هر کدام، یک بار) در شمار معدود افرادی هستند که نامشان در این بخش از تفسیر خواجه آمده است.

دومین نکته صوفیانه در تفسیر خواجه عبدالله انصاری، توجه او به موضوع دل و قلب است. این تنها موردی است که او را به نحوی جدی از میراث اسلام سنی و حنبلی‌اش جدا می‌کند. مسئله دل و قلب همواره در کانون توجه خواجه است. به گونه‌ای او غالباً در ترجمه و تفسیر و - به تعبیر دقیق تر - در تأویل آیات قرآن از بیان این مفهوم در نمی‌گذرد. نمونه‌های این گونه تفسیر بسیار زیاد است. در اینجا من تنها

به سه مثال اشاره می‌کنم و تفصیل را در بخش دیگری از این مقاله خواهم آورد: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»؛ فریاد می‌خواه بخدای عزوجل از فتنه دل کی او خداوند شنوا و بیناست (غافر، ۵۹) / «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ نداند او کی دل آفرید کی دزد دل چیست؟ یا سخن آفرید که کی سخن گوست؟ یا رهی را آفرید کی حال او چیست؟ (ملک، ۱۴) / «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»؛ فرقت اوکنندگان و جدایی میان مسلمانان، آند کی لعنت کرد الله و ریشان، و ایشانرا گوش دل کز کرد و چشم دل کور (محمد، ۲۳).

نتیجه سخن اینکه خواجه عبدالله انصاری مفسر قرآن و صاحب تفسیر بوده، اما چونان بسیاری از معلمان تفسیر در خراسان بزرگ، سالیان متمادی تفسیر خود را همانند دیگر آثارش، بر شاگردان تدریس می‌کرده، و مقرران مختلف، تفسیر او را در زمان حیاتش تدوین کرده و به او نسبت می‌داده‌اند. بافت اصلی این تقریرهای تفسیری جوهری تقریباً یکسان بوده، اما در میان روایت‌های مختلف از تفسیر خواجه عبدالله تفاوت‌هایی نیز وجود داشته است. مثلاً برخی از مقرران (مثلاً در دو نسخه ترکیه و نجف)، به جز ترجمه فارسی آیات، تمام توضیحات و لغوی و تاریخی و تفسیری خواجه عبدالله را به فارسی درج کرده، اما برخی دیگر (مثلاً در نمونه بخشی از تفسیری کهن به فارسی)، پاره‌ای از این توضیحات را به فارسی و پاره‌ای دیگر را به عربی تدوین کرده‌اند. میبدی در قرن هفتم هجری به یکی از این تقریرهای تفسیری دست یافته و آن را در دو نوبت اول و دوم مجزا کرده و سپس با بهره‌گیری از روح الارواح سمعانی، نوبت سومی نیز بر آن افزوده و تفسیر کشف الاسرار را تدوین کرده است.

واژه‌های کهن فارسی هروی در تفسیر خواجه عبدالله

فهرست زیر حاوی شماری از مهم‌ترین واژه‌های کهن فارسی در تفسیر خواجه عبدالله است. بیشتر این واژه‌ها متعلق به حوزه فارسی هروی است که نمونه‌هایی از آن را در سایر آثار خواجه عبدالله نیز می‌یابیم. مشروح‌ترین - هرچند نه کامل‌ترین - فهرست از این واژه‌ها را دکتر علی رواقی در مقاله‌ای بلند بر مبنای کتاب در هرگز و همیشه انسان، نوشته شفیع کدکنی (تهران، ۱۳۹۴)، و نیز با مراجعه به بخشی از تفسیری کهن به پارسی، تصحیح آیه‌الله زاده شیرازی (تهران، ۱۳۷۵) گرد آورده است.^{۲۹} که شماری از آنها را در «مقدمه» و «فهرست لغات و ترکیبات»، گردآوری دکتر محمد سرور مولایی در انتهای کتاب طبقات الصوفیة (ص ۷۶۱-۷۸۹) نیز می‌توان یافت.

فهرست زیر آگاهی ما از واژه‌های خاص در گویش فارسی هروی را بسیار غنی ترمی‌کند، چه در آن واژه‌های متعددی هست که در کارهای پیشین یافته و شناخته نبودند. با این حال، شمار اندکی از واژه‌ها و اصطلاحات در این فهرست را نمی‌توان و نباید صرفاً متعلق به حوزه هرات دانست. این واژه‌های معدود را تنها به سبب غرابت و کاربرد بسیار اندکشان در متون فارسی کهن، از متن تفسیر

۲۹. رواقی، «گونه فارسی هروی»، ص ۱۰۶۹.

خواجه عبدالله استخراج کرده و در میان واژه‌های فارسی هروی گنجانده‌ام، گویا که شمار واژه‌های غریب و کهن پارسی در این تفسیر بسیار بیشتر است. مبنای کار من در بیش از ۹۵٪ این واژه‌ها، نسخه‌ب یا همان نسخه‌ ترکیه بوده است و در صورت ذکر معادلی متفاوت و جدیدتر در نسخه‌ب (نسخه‌ نجف)، آن را نیز برای اطلاع و مقایسه بیشتر ذکر کرده‌ام.

مدخل‌های زیر را می‌توان در چند دسته تقسیم کرد: بیشترین واژه‌های نادر را می‌توان متعلق به حوزه زبان فارسی کهن در هرات دانست؛ برخی از این واژه‌ها (مانند چن، و گوم) در واقع املائی ویژه‌اند. برخی دیگر (مانند تاونده، و پرستکار)، گونه‌هایی از ساخت‌های اسمی و فعلی‌اند که اکنون متعارف نیست؛ و دسته‌ای دیگر (مانند اُنه = وُنه)، گونه‌هایی از تلفظ خاص واژه یا عبارتی فارسی‌اند.

آراماندن (آرام کردن). «إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ»؛ از الله خواهد، بادهای کشتی ران را بیاراماند تا کشتی‌های روان بر پشت آب، فروایستاده از رفتن بماند (شوری، ۳۳).

آزادی کردن (شکرگزاری)، مکرر به کار رفته است. «فَلَوْلَا نَشْكُرُوتَ»؛ چرا از من آزادی نکنید؟ (واقعه، ۷۱).

آزرم (تقوا، محافظت). «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»؛ و هر کس از الله آزرم دارد (طلاق، ۲) / «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ از نازرمی در الله پرهیزید چندان کی توانید (تغابن، ۱۶). [نسخه‌ب: نازرمی] / «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ»؛ آن خدای کی ایشانرا از گرسنگی سیر کرد بایمن رفتن کاروانها، و ایشانرا از بیم وی بیم کرد بازرم نهادن ایشانرا. (فیل، ۴)

آسا/ آسای (صورت، شکل و هیأت). «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ فی صوره القول، یقال فلان آلحن بحجته من فلان إذا كان أفصح؛ و بشناسی ایشانرا در آسای سخن (محمد، ۳۰) / «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ»؛ تا مرد آسا گردد و سختی کش و سخت اندام (احقاف، ۱۵).

آشم (فعل امر از آشامیدن). «ذُقْ»؛ او را گویند: چش و آشم (احقاف، ۴۹).

آشمه (آبشخور). «هَذَا مُعْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ»؛ این یک چشمه جای خویشتن شستن توست، و این دیگر آشمه توست آب سرد (ص، ۴۲).

آشمیدن (نوشیدن). «فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ»؛ می‌آشמיד آشمیدن ریگ خشک یا تشنه افداغ زده (واقعه، ۵۵) / «وَأَشْقَيْنَاكُم مَاءً فُرَاتًا»؛ و نه شما را آبی دادیم خوش بازنده آبی آشمیدنی (مرسلات، ۲۷) / «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»؛ مقربان آنرا صرف می‌آشمند و آبرار بامیغ (مطففین، ۲۸) / «يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»؛ می‌آشمند از جام پرمی، جامی کی آمیغ آن کافورست (انسان، ۵).

آشنا/اشنا (شنا). ﴿وَالسَّاجِدَاتِ سَبْحًا﴾؛ و ستارگان روان کی در فلک در بُرج آشنا می‌کنند (نازعات، ۳).
 [نسخه ب، آشنا]

أَعْرَ رَجَمَ، زهدان). ﴿فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾؛ هِيَ يَعْنِي الْبَطْنَ وَالرَّحِمَ وَالْمَشِيمَةَ؛ در سه تاریکی شکم و زه‌دان و أَعْرَ (زمر، ۶). [نسخه ب: شکم و زه و زه‌دان]

أَعْرَفِجِدِن (فرو رفتن در تباهی و بیهودگی). ﴿وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾؛ و با دیگران در باطل می‌أَعْرَفِجِدِیم و بگزاف می‌رفتیم (مدثر، ۴۵) / ﴿فَوَيْلٌ لِلْيَوْمِئِذِ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾؛ و وِیل آن روز دروغ‌زن گیرانرا کی ایشان در أَعْرَافِج و دروغ و نابخاری می‌بازی کنند (طور، ۱۲:۱۱). [در نسخه ب حذف شده است]

أَكْفَت / وَاكْفَت (آسیب، رنج، و بلا). ﴿تَرَى الظَّالِمِينَ مُسْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُمْ لَا يَتُوبُونَ﴾؛ ستمکارانرا ترسان می‌بینی از کرد بد خویش کمی کردند و آن بایشان بُودنی آست، و وَاكْفَتِ آن ایشان را افتادنی (شوری، ۲۲). [نسخه ب: آكفت] نیز نک. بتاره.

الْوَان / زشت ألوان (در ترجمه الفواحش). ﴿وَالَّذِينَ يَحْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾؛ و ایشان کمی پرهیزند از بزرگهای گناهان، و از کارهای زشت ألوان (شوری، ۳۷) / ﴿الَّذِينَ يَحْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ﴾؛ ایشان کمی باز پرهیزند از بزرگهای بَرَهَ ﴿وَالْفَوَاحِشَ﴾ و زشتها و الوانها (نجم، ۳۲).

ألوجه (استخوانهای سینه). ﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ﴾؛ براستی آن وقت که جان بألوجه رَسَدَ (قیامة، ۲۶).
 [نسخه ب: باستخوانهای سینه رَسَد]

آنت، نک. اینت / آنت.

أَنُو (آنجا). ﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِقَاكِهِةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴾؛ باز جفتگان آرامیدگان بی بیم در آن سرای می‌فراخوانند أَنُو میوه‌های فراوان و شرابهای فراوان (ص، ۵۱) [نسخه ب: آنجا] / ﴿يَنْظُرُونَ﴾؛ و دو چشم از آنو فرانهاد می‌نگرند (زمر، ۶۸). [نسخه ب: آنجا] / ﴿أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ﴾؛ بودند آنو کی الله فریشتگان می‌آفرید؟ (زخرف، ۱۹). [نسخه ب: آنجا]

أُوْز، نک. خون آوز گرفتن.

افداغ زده (سخت تشنه). ﴿فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ﴾؛ می‌آشמיד آشمیدن ریگ خشک یا تشنه افداغ زده (واقعة، ۵۵). [نسخه ب: شتر سخت تشنه]

اناری (تباهی)؛ بسیار مکرر به کار می‌رود. ﴿وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ﴾؛ و دستان گری فرعون نبود مگر در تباهی و اناری (غافر، ۳۷) / دعای کافران نیست مگر در ضایعی و اناری (غافر، ۵۰) / دانسته

نداری که چون کرد خُداوند تو با زان پیل داران؟ دستان و ساز ایشان را در اناری و تباهی نکرد؟ (فیل، ۲۱).

انبرته (سرخوشی و سرمستی). مکرراً در ترجمه کلمات قرآنی چون فاکهین، اشر، مترفین، و بطربه کار رفته است. نک. انبرته کوسان.

انبرته کوسان (سرخوشی و سرمستی کردن). «كَانُوا فِيهَا فَكَّهِينَ»؛ نازوردان و انبرته کوسان و خندان (دخان، ۲۷) [نسخه ب: انبرته کوشان] / «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوِيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا»؛ همچنان نفرستادیم پیش از تو در هیچ شهر هیچ آگاه‌کننده‌ای مگر نازوردان و جهان‌داران و انبرته کوسان ایشان گفتند (زخرف، ۲۳). [نسخه ب: نازنینان و شادکامان ایشان] / وَقُرْيٌ: «فَكَّهِينَ»: انبرته کوسان [نسخه ب: شادان و انبرته کوشان]

انجسکیده (فراهم کشیده؛ درهم گرفته). «وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِآسِرَةٍ»؛ أَي: عَابِسَةٌ كَالْحِجَّةِ مُقَطَّبَةٌ بَيْنَ حَاجِبَيْهَا؛ و رویه‌هایی است آن روز از اندوه گرفته و فراهم انجسکیده (قیامة، ۲۴). [نسخه ب: فراهم کشیده] نیز نک. جسک.

اندام سخن گفتن (به نرمی سخن گفتن). «وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ»؛ التَّأْوِيلُ: تَسْمَعُ لِحُسْنِ كَلَامِهِمْ؛ و از سخن گویند - از اندام سخن گفتن - گوش فرا سخن ایشان داری (منافقون، ۴). نیز نک. «وی اندامی». اندباره/ اندتوی. «فِيضَاعِقَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ تا آن او را آند بازه و آند توی کند. [حدید، ۱۱] [نسخه ب: آند بازه]

اندول (انبوه و بسیار). «يَقُولُ أَهْلَكَتُ مَا لَأُلبَدًا»؛ می‌گوید: در دشمنی محمد مال اندول بر همه نفقه کردم (بلد، ۶)؛ [نسخه ب: خواسته بسیار بر هم نهاده، نفقه کردم] / «كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا»؛ نزدیک بودید کی پربان و زو افتادندید، و اندول شدتدید، چون نمود تو بر تو بر هم افتاده، یعنی از حرص و ز سماع قرآن (جن، ۱۹). [نسخه ب: اندر یکدیگر شدندید]

أنه (= و نه). سالاران گویند: - فرایس روان خویش را آنگه کی هام دیدار شدند - در آتش فراخ جهان مَبید أنه فراخ حال (ص، ۵۹) / «قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ»؛ بلکه شما را فراخ جهانی مَباد أنه بفراخ حالی (ص، ۶۰).

انیز (= نیز). «لِكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ عُرفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرفٌ»؛ ایشان باری که بپرهیزیدند از خشم و عذاب خُداوند خویش، ایشانراست و رکدهایی از زبَرهای آن انیز و رکدها (زمر، ۲۰) [نسخه ب: نیز] / «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»؛ من بشما فرستاده استوارم، و انیز بشما پیغام آورده‌ام کی بر الله گردن مکشید (دخان، ۱۸) / آنج گذشت بآموزید؛ انیز مکنید (ذیل مجادله، ۱۲). [نسخه ب: نیز]

انیز (= هنوز). «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ»؛ دروغ نیست که ایشان انیز نچشیده اند عذاب من (ص، ۸)، [نسخه ب: هنوز] / «وَيُرْسِلُ الْآخِرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»؛ و زنده می واز فرستد آن دیگر کس را کی هنگام مرگ او درنرسیده انیز (زمر، ۴۲) [نسخه ب: هنوز] / «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ»؛ آبی: هبی دُخَانٌ بَعْدُ؛ آنگاه پس آهنگ آسمان کرد و آن انیز دُود بود (فصلت، ۱۱) [نسخه ب: هنوز] / «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا»؛ گوی: انیز نگورفیده اید، لیکن گویید کی گردن نهادیم و انیز ایمان در دل های شما نشده (حجرات، ۱۴) [نسخه ب: هرگز هنوز] / «وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» و دوزخ گوید: انیز داری؟ (ق، ۳۰) [نسخه ب: انیز] / «وَالْآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا»؛ و دیگران اند از ایشان کی درنرسیده اند انیز (جمعه، ۳) [نسخه ب: هنوز] / «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»؛ انیز خویشان را در عَقَبَه نیوکنده است (بلد، ۱۱). [نسخه ب: هنوز]

اویژه / اویژه (خالص)؛ بسیار مکرر به کار رفته است. «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ»؛ برگزیدیم و اویژه کردیم ایشانرا با اویژه بودن یادکرد آن جهان را (ص، ۴۶) / «قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا»؛ گوی: الله پرستم اویژه، پاک دارنده او را پرستش خویش (زمر، ۱۴).

اید (است / استید / هستید). درباره این نوع کاربرد از «ید / اید»، در بخش بعدی مقاله - شواهد دستوری / نحوی از فارسی هروی - با ذکر نمونه های بیشتر سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها به ذکر نمونه هایی می پردازم که در آنها، «اید» به تنهایی، و بدون فعل دیگری به کار رفته است. «كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّبَانِ»؛ آگاه باشید کی آن شما اید کی بَرُوژ شمار و پاداش می کافر شید و می دروغ زن شمارید (انفطار، ۹) / «عَسَىٰ رَبُّهُ»؛ سزا است و ناچاره رسول را از خداوند، از طلاق دهد شما را کی زنان او اید (تحریم، ۵) / «وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ»؛ آن زنان کی از پیری نومید گشته اند از حیض از زنان شما، از در گمان اید کی عِدَّت ایشان چُند و نَمی دانید، پس بدانید کی عِدَّت ایشان سه ماهست (طلاق، ۴) / «لَوْلَا سُيُوحٌ رَّكِعٌ وَصَبِيَانٌ رَّضِعٌ وَبَهَائِمٌ رَّعٍ أَصَبَ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبِيًّا»؛ از نه بیران اید پشت خم و کودکان شیرخواره و چهارپایان بی گناه در زمین چرنده، فروریختندید بر شما عذاب فروریختنی (ذیل صف، ۳) / «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ»؛ هیچ بر آن اید و می اندیشید و می پندارید؟ «إِن تَوَلَّيْتُمْ» آر برگردید از دین رُوزی (محمد، ۲۲) / «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ»؛ و شما آن نه اید کی ازو پیش شید در زمین (شوری، ۳۱) / «أَفَنْضَبُ عَنْكُمُ الذِّكْرُ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ» باش ما این سخن و این پیغام از شما بازگردانیم از بهر آن کی شما بگراف چم و گروه گراف کاران اید؟ (زخرف، ۵) / «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»؛ ما کردیم آنرا قرآنی تازی تا مگر شما کی عرب اید، دریاوید (زخرف، ۳) / «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ خداوند هفت آسمان و هفت زمین و هرج میان آن، آر خداوندان بی گمانی اید، بی گمان بدانید کی چنین است (دخان، ۷) / «قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ»؛ الله را می آگاه کنید که شما بر چه دین اید؟ (حجرات، ۱۶) / «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ»؛ شما در سخن گوناگون ناراست اید (ذاریات، ۹) / «مَا هُمْ مِنْكُمْ»؛ نه از شما اند کی مسلمانان اید (مجادله، ۱۴) / «إِن زَعَمْتُمْ أَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ

لَهُ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّعُوا الْمَوْتَ؛ از می‌گویید کی شما دوستان الله اید جُذ ز همه مردمان، پس مرگ آرزو خواهید (جمعه، ۶). ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رِيْكُمْ﴾ آنکس کی آنها می‌کند - الله - اید خداوند شما (زمر، ۶). [نسخه ب: آنکس کی آنها می‌کند، الله، اوست خداوند شما]

ایدر (= اینجا)، مکرر آمده است. ﴿جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ﴾؛ این سپاه کی ایدرُند از دشمنان تو، هم سپاهی اند چون سپاههای دشمنان پیغامبران پیش از تو، باز شکستنی و برناختنی (ص، ۱۱) / ﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا﴾؛ گردن‌کشان گویند: ما همه هم ایدریم (غافر، ۴۸).

اینت / أنت (= این است / آن است). ﴿هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾؛ اینت جادوی آشکارا (احقاف، ۷) / ﴿هَذَا إِنْكَافٌ قَدِيمٌ﴾؛ اینت دروغ کهن (احقاف، ۱۱) / ﴿هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾؛ اینت دژواژ روزی (قمر، ۸) / ﴿هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ اینت عذاب دردناک (دخان، ۱۱) / ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ آنث پیروزی بُزرگوار (تغابن، ۹) / ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ أنت پیروزی بزرگوار (جاثیه، ۵۷).

باز انداختن (تدبیر و تقدیر کردن، و اندازه گرفتن). ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ﴾؛ ما آجلهای شما باز انداختیم، مرگ بر شما تقدیر کردیم (واقعه، ۶۰) / ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحَلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾؛ الله تقدیر کرد و باز انداخت بازگشادن تنگی سوگندان شما (تحریم، ۲) / ﴿فَكَرَّ وَقَدَّرَ﴾ در اندیشید و باز انداخت با خود (مدر، ۱۸) / ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا﴾؛ و بفریشتگانی کی بفرمان کار می‌سازند و می‌باز اندازند (نازعات، ۵) / ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾؛ و باز انداخت در آن روزیها در تمامی چهار روز (فصلت، ۱۰).

باز بریفته (باز نگاه داشته). ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾؛ بنزدیک ایشان است کنیزکان فروداشته چشمان و باز بریفته نگرستن خویش از جُذ ز شویان خویش (ص، ۵۲). [نسخه ب: باز داشته گرفته] باز پس نوژدن، نک. و انوژدن / باز پس نوژندن.

بازدن / باز آوردن (دفع کردن). ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ جفا و سَفَهَ بازُن پیاسخ دادن و پاداش کردن هرج آن نیکوتر (فصلت، ۳۴) / ﴿وَبازد آرازشان عذاب آتش (غافر، ۷) / و بازد آرازشان بدهای آن جهان (غافر، ۹).

باز و غنجدیدن، نک. و غنجدیدن.

باساختن (در ترجمه اصلاح). ﴿وَأَصْلَحَ بِاللَّهِمْ﴾ و همه کار ایشان با ساخت و راست کرد (محمد، ۲) / ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بِاللَّهِمْ﴾ ایشانرا راه نجاة باز نماید و کار ایشان با سازد (محمد، ۵) / الله کار او بی رنج بَرآسانی با سازد (ذیل طلاق، ۵) / ﴿وَأَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾؛ و با یکدیگر مشاورت کنید، و کار با سازید بنیکوی بی گزند و ستیز (طلاق، ۶).

باسیدن (لمس کردن). «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ ناسد آنرا مگر پاک کردگان و پاکیزگان، و فيه معنی آخر: أَنْ يَكُونَ خَيْرًا عَلَى نِيَّةِ النَّهْيِ؛ ماسا آنرا مگر پاکیزه کردگان (واقعه، ۷۹).

باش (آیا، در ترجمه هل و همزه استفهام) بسیار مکرر آمده است. «الَّذِينَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا»؛ باش این یاد و پیغام راست برو فرو فرستادند از میان ما؟ (ص، ۸) / «اسْتَكْبَرَتْ أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَالِينَ»؛ باش گردن کشیدی، یا برتری جُستی، و خویشان را از برتران دیدی؟ (ص، ۷۵).

بالانیدن / بالاییدن (پروردن). «الَّذِينَ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشُونَ»؛ شما می رویانید و می بالانید و می بَبَر آید درخت آتش، یا ما آفریدگاران آنیم؟ (واقعه، ۷۲). [نسخه ب: می بالانید و می فرابار آید] بالایها (در ترجمه عماد). «الَّذِي تَرَكَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ»؛ نبینی و نه دانی کی چون کرد خداوند ثوبا عاد ارم؟ یا آن بالایهای بزرگ (فجر، ۷۶).

بایست، نک. وایست / وایست.

باییدن / پاییدن (استقامت و پایداری). «وَأَنْتَ لَوِاسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛ و از بر راه کفر خویش بیاییدندید، ما ایشانرا آب نعمت و دولت روانیدید و آشانانیدید فراخ و خوش تا ایشانرا تباہ کردیمی و بگوم راهی همداستان (جن، ۱۶). [نسخه ب: بماندندید]

بتاره (در ترجمه الطامة). «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى»؛ آن روز کی بتاره می بیفتد (نازعات، ۳۴) [نسخه ب: آن روز کی آگفت مهین آید] نیز نک. آگفت.

بترینه / بترینان (بدترین / بدترین ها). «وَمَا التَّنَاهُءُ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»؛ و از کردار بهینان، از بهر دریشان رسانیدن بترینان، چیزی نکاستیم. (طور، ۲۱) / «مَنْ الْكَذَّابُ الْأَشْرُّ»؛ آن کیست آن دروغزن بترینه؟ (قمر، ۲۶) / «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ»؛ آگاه بید کی نامه کردار و سرنجام بدان در سَجِّین است در بترینه زندان (مطففین، ۷) / «أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ»؛ بترینه همه آفریده ایشان اند (بینه، ۶).

بِچِم / بِچِم (میانه روی و متعارف و صواب). «أَمْ يَمُنُّونَ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ یا او کی همی رود راست و بِچِم بر راه راست؟ (ملک، ۲۲) / «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا»؛ گوی: بدست من نیست و شما را نه پادشاهم و نه توانم نه گزند و نه کار راست در خورزد و بِچِم (جن، ۲۱) / «وَقَالَ صَوَابًا»؛ هیچ سخن نگویند مگر کس کی دستوری دهد رحمن او را، و آنج گوید، راست گوید و بِچِم (نبا، ۳۸) / «أَفَتَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ»؛ باش ما این سخن و این پیغام از شما بازگردانیم از بهر آن کی شما بگزارف چِم و گروه گزارف کاران آید؟ (زخرف، ۵) / «طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ»؛ فرمان برداری باید و سخن پسندیده و بِچِم (محمد، ۲۱).

بچیز (اندکی). ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾؛ دوست می‌دارند کی تو فرا ایشان گراییی بچیز تا فرا تو گرایند (قلم، ۹).

بدبریه / بدبریهی (بدبخت / بدبختی، در برابر هوبریه / هوبریهی). ﴿هُم أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾؛ ایشان و ز خویشان بدبریهانند و شوم (بلد، ۱۹) / ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا﴾؛ فرو گشادیم بریشان باد سخت و سزود در روز نحس و شوم با بدبریهی (قمر، ۱۹). نیز نک. هوبریه / هوبریهی.

بدیس / پدیس (وعده)، بسیار مکرر است. ﴿كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا﴾؛ بدیس الله کردنی است (مزمل، ۱۸) / ﴿هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾؛ این آن بهشت است و آن پاداش کی شما را بدیس می‌دهند بآن روز شمارا (ص، ۵۳).

براویز (در ترجمه رفر). ﴿مُتَّكِّئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ﴾؛ بناز نشستگان بر جامه‌هایی، بر آویزهای آن سبز (الرحمن، ۷۶). [نسخه ب: بروزه‌ها آن]

برتاویدن / برتاوستن، نک. تاوستن.

برخنجیدن (زیاد شدن، روم کردن، و افزون شدن). ﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ﴾، يَعْنِي تَحَرَّكَتْ، ﴿وَرَبَّتْ﴾؛ انْتَفَخَتْ، وَرَبَّتْ كَذَلِكَ؛ چن آب ورو فرو فرستادیم، نبات را بجنیید و بردمید و برخنجید (فصلت، ۳۹).

بررس (در کنار هم، در ترجمه مصفوفه). ﴿وَتَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ﴾؛ بالشهای نهاده بررس (غاشیة، ۱۵). [نسخه ب: برده]

برز / برزیدن (بذر و دانه / کشاورزی). ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾؛ چی بینید این کشت کمی برزید؟ ﴿أَأَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ﴾؛ شما آنرا می‌زویانید یا زویاننده آن ماییم؟ ﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا﴾؛ از خواهیم آن برزرا کاه کنیم (واقعة ۶۳-۶۵).

برستاد داشتن / براستاد کردن (استقامت و ایستادگی). ﴿وَاسْتَقَمَّ كَمَا أَمَرْتُ﴾؛ و برستاد دار برین چنانک فرمودند ترا (شوری، ۱۵) / ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ تا مردمان بریاستاد کنند بدادگری (حدید، ۲۵) [نسخه ب: براستاد کنند] / ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾؛ بآفریدیم این مردم را وراشته برکار برشته (بلد، ۴).

برفانندن (پراکندن). ﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا﴾؛ و برفانند کوهها برفاندنی (واقعة، ۵) [نسخه ب: برابند و برفشانند کوهها برفشانندی] / ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ﴾؛ و کوهها زود برکنند و برفانند (مرسلات، ۱۰). [نسخه ب: برآویند] نیز نک. دو واژه فاندن و رواندن.

بر لاشندگان (غارت کنندگان). ﴿فَالْمُعِيرَاتِ صُبْحًا﴾؛ آن بر لاشندگان بیامداد (عادیات، ۲) [نسخه ب: غارت کنندگان]

بروی آمدن (رخ دادن و واقع شدن). ﴿فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾؛ آن شما را بر روی خواهد آمد و شما را آن بر روی آمدنی است (جمعه، ۸).

برپودن (فرو گرفتن). ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾؛ آنگاه کی دلها بر گلوها آید ﴿كَاطْمِينَ﴾ نفس می فرو برپود از بیم و اندوه (غافر، ۱۸). [نسخه ب: گیرند]

بزیون (در ترجمه کفاتا). ﴿الْمَنْجَعِ الْأَرْضِ كَفَاتًا﴾؛ زمین را نهان دارنده نه کردیم و بزیون زندگانرا و مردگانرا تا می پوشد ایشانرا؟ (مرسلات، ۲۵). [در نسخه ب، حذف شده است]

بکار دروایست (توشه؛ در ترجمه متاع). ﴿وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ﴾؛ و بکار دروایشتی دشتیان را (واقعه، ۷۳). نیز نک. وایست / بایست.

بناردکی / بنارکی (سرخوشی و سرمستی). ﴿ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ﴾؛ ایشانرا گویند: این پاداش شما را بآنست کی شما شاد می زیستید در زمین بیاطل و کار ناراست، و بانج با بنازدکی می خرامیدید در زمین (غافر، ۷۵). [نسخه ب: با بنارکی. کشف الاسرار: بنازا]

بهمای (تماما و جملگی). ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾؛ گوی: شفاعت خدای راست بهمای (زمر، ۴۴).

بوکنندن / بیوکنندن (پرتاب کردن و بیفکندن). ﴿الْمَ يَلُكُ نُظْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمَنِي﴾؛ زکة آب نبود آن نخست کی بوکنند؟ (قیامة، ۳۷) / ﴿وَلَوْلَا الَّذِي مَعَادِيرُهُ﴾؛ از بهانه بیوکنند و عذر باطل بگذارد و پرتة فریب از پیش خود بوکنند (قیامة، ۱۵).

بیافیدن (تابیدن و دربرگرفتن). ﴿وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ سُرَّةُ مَسْتَطِيرًا﴾؛ می ترسند از روزی کی بد آن بهر کس رسد و بهر جا بیافد (انسان، ۷) [نسخه ب: بهر جای تابد] / ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا﴾؛ خداوند ما! رسیده‌ای و کوپزیده^{۳۱} و بیافیده بهر چیز بوخشایش و دانش (غافر، ۷). نیز نک. کوپزیدن.

بیبودن (زیور کردن و زیور پوشاندن). ﴿وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ﴾؛ بریشان بیبوده‌اند دستینهای سیمین (انسان، ۳۱). [نسخه ب: پیرایه نهند]

بیوسیدن / پیوسیدن (امید داشتن و متوقع بودن). ﴿وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ و روزی دهد او را از

۳۱. این واژه در بخشی از تفسیری کهن (ص ۱۲۱، ذیل یونس، ۳۹ و ص ۲۲۸، ذیل رعد، ۱۷) و نیز در طبقات الصوفیة، (نک. مقدمه، ص ۱۳۷) به کار رفته است.

جایی کی نه بیوسد (طلاق، ۳) / ﴿تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا﴾؛ آنرا بنزدیک او وایاوید، و آن به از آن کی کردید، و مُزد آن مه از آن که بیوسیدید (مزل، ۲۵) / ﴿وَيَزُجُّوْرَحْمَةً رَبِّهِ﴾؛ و می بیوسد و خشایش خداوند خویش (زمر، ۹) / ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ و بنزدیک من این‌ها از ناخواستہ و ناپیوسیدہ (ق، ۳۵) / ﴿أَيُّطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ﴾؛ می بیوسد هریک از ایشان کی در بهشت پُزناز دزروُند (معارج، ۳۸).

پاسیدن (لمس کردن و تماس داشتن). ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾؛ پیغامبر! کی زنان را دست بازدارید، ایشانرا در پاکی از حیض دست بازدارید، پیش از پاسیدن (طلاق، ۱). [نسخه ب: رسیدن بایشان و بساویدن ایشان]

پای سود (خسته و کوفته). ﴿فَتَقَبُّوا فِي الْبِلَادِ﴾؛ وَقَرَأَ أَبُو عَمْرٍو: ﴿فَتَقَبُّوا فِي الْبِلَادِ﴾؛ چندان رفتند کی پای سوده گشتند؛ می کوشیدند کی از مرگ رهایی یاوند (ق، ۳۶).

پذیرفتار/ پذیرفتاری (پذیرنده/ پذیرش). ﴿فَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ يَحْتَمِ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾؛ آر الله خواهد، مهربردل تونهد، و پیغام خویش از آن ببرد، و بخویشتن باطل و کژی از دلها بسترد؛ و راستی دزواخ کند و پیدا و باز نماید کی راست است بسخنان خویش و پذیرفتاری خویش - که گفته است و پذیرفته کی کنم - که او داناست بهرح در دلها (شوری، ۲۴) / ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ﴾؛ من فرستاده الله ام بشما، راست دارنده و پذیرفتار نامه کی پیش من فرا آمد - توریت - (صف، ۶).

پَرْتَه (حجاب و پرده). ﴿أَوْ مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ﴾؛ و دیگر سخن گفتن با کسی از پس پَرْتَه (شوری، ۵۱) / ﴿يَوْمَ يَكْشِفُ عَنْ سَاقٍ وَيَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾؛ آن روز کی پَرْتَه برکشند از ساق (قلم، ۴۲) [نسخه ب: برتو کشند] / و میان ما و میان تو، پَرْتَه ای است (فصلت، ۵).

پرداخت (آسایش و استراحت). ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾؛ ثرا پرداخت فراخست و دراز، بروز می خُشَب و بشب می خیز (مزل، ۷). [نسخه ب: ترا پرداخت و آسایش دراز بروز هست]

پَرْدِيو (سحر). ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ﴾؛ و چن بایشان آمد چیز درست راست، گفتند: این پردیوست و ما بدان ناگورفیدگانیم (زخرف، ۳۵). [نسخه ب: بر جادوی دیواست]

پرستکار (پرستنده). ﴿وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾؛ و آن پرستیدگان از پرستکاران، وی آگاهی (احقاف، ۵) / ﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾؛ یاد کن رهی ما را داود، آن مرد بانبرودر پرستکاری ما کی او پرستکار بود خدای ستای با خدای گردنده (ص، ۱۷) / ﴿بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾؛ انباش نه، الله را پرست و از سپاس داران باش، از گورفیدگان پرستکاران (زمر، ۶۶).

پَلَهَا (در ترجمه خُشْب). «كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسَدَّدٌ»؛ گویی پَلَهَا است با دیوار نَهَادَه (منافقون، ۴). [نسخه ب: درخت بَنَهَا]

پناویدن / پنافتن (نگاه داشتن و حبس کردن). «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ فَهُمْ يُبْزَعُونَ»؛ و آن روز کی با هم آریم و بدوزخ رانیم دشمنان رَحْمَان. الْوُزْعُ وَالْوُزُوعُ: الْحَبْسُ، يُحْبَسُ أَوْلَهُمْ عَلَى آخِرِهِمْ؛ پیشینان می پناوند تا پَسینان دررسند (فصلت، ۱۹).

پَی بردن (پیروی و تبعیت، در ترجمه اتباع و اسوه). «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ پَی برید و پذیرید نیکوتر آنج فرو فرستادند بر شما از خداوند شما (زمر، ۵۵) / «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»؛ و آن مرد گورفیده گفت: ای قوم! پَی برید بَمَنْ تا راه نمایم شما را براه راستی (غافر، ۳۸) / «ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ»؛ از بهر آن کی کافران بیبُوده پَی بردند (محمد، ۳) / «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً»؛ و نهادیم و کردیم در دلهای ایشان که پَی بران بودند باو، مهربانی سخت (حدید، ۲۷).

پیچ آوردن / پیچ کردن (مجادله و ستیزه کردن). «مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ پیچ نیارد در سخنان الله مگر ناگورفیدگان (غافر، ۴) / «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ ایشان کی کافر شدند و برگشتند از راه خدای، و پیچ کردند با رسول او و ستیز (محمد، ۳۲).

پیرامن گشت (خطای کوچک). «إِلَّا اللَّمَمَ»؛ مگر آهنگی و پیرامن گشتی (نجم، ۳۲).

پیرایه (جام و ظرف). «يَتَنَاوَعُونَ فِيهَا كَأْسًا»؛ می رَوَایند از یکدیگر در آن سرای پیرایهای پُزَمی (طور، ۲۳) / «وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ»؛ و می گردانند بر سرهای ایشان پیرایهای سیمین (انسان، ۱۵) / «وَكَوَابٌ مُوَصَّوَةٌ»؛ هی الأقداحُ وَالْكَيْرَانُ التِّي لَا عُرَى لَهَا وَلَا أَدَانُ؛ پیرایهای شَراب نهاده (غاشیة، ۱۵).

پیش بیرندکار (راهنما). «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ الله پیش بیرندکار و راه نمای ستمکاران نیست (احقاف، ۱۰).

پیش فا (از قبل)؛ مکرر به کار رفته است. «وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ»؛ و قوم نوح، ایشان پیش فا آن بودند کی قومی بودند از فرمان برداری بیرون شدگان (ذاریات، ۴۶) / «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ»؛ و آمد بشما یوسف پیش فا بیغامهای روشن (غافر، ۳۴).

پیهاویدن (گداختن). «لَوَاحِةٌ لِلْبَشْرِ»؛ روی و پوست و دست و پای سیاه می کند و می پَیهاود (مدثر، ۲۹). [نسخه ب: می گدازد]

ناه برتاه (در ترجمه طباقا). ﴿طَبَاقًا﴾: ناه برتاه زبریکدیگر؟ (نوح، ۱۵).

تاوستن / برتاوستن (تاب آوردن). ﴿فَازَرَهُ﴾ نیروی داد آنرا ﴿فَأَسْتَعْلَظُ﴾ تا دَرِوَاخ شد، و نیروی گرفت و تنه کرد کی شاخ برتاوست. (فتح، ۲۹) / ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛ و پاکی و بی‌عیبی او را کی زبردست کرد و نرم ما را این ستور؛ یا نه ما با او نمی‌تاوستیمی و برنیامدیمی. (زخرف، ۱۳)

تاونده (بسیار توانا؛ در ترجمه عزیز). ﴿الَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴾؛ بلی الله نه توانای تاونده است کین سیستان؟ (زمر، ۳۷) / ﴿وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ﴾؛ و من شما را می‌خوانم با توانای تاونده، آمرزگار فراخ‌آمرز (غافر، ۴۲) / ﴿إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾؛ کی الله تاونده است تمام توان سخت‌گیر (حدید، ۲۵) / ﴿الْعَزِيزُ﴾: الْمُؤْتَمِنُ الَّذِي لَا يُقَاوِمُهُ شَيْءٌ؛ اوست آن تواننده تاونده بهیچ کس نمائنده (حشر، ۱) / ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ﴾؛ اوست تاونده با هر کاونده، بهیچ هست نمائنده (صف، ۱).

تاویدن (تابیدن). ﴿كَلَمَجٍ بِالْبَصْرِ﴾؛ چُن یک تاویدن کی نگرستن تاود (قمر، ۵) / ﴿وَسَيَّرَ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾؛ و کوهها فرارفتن آرند، تا زمین ازو راغ و تُهی گردد، چنانک کُوراب تاود (نبا، ۲۰) / ﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ﴾؛ آنگاه کی چشم در چشم خانه روشن بتاود در کندن جان (قیامة، ۷).

تاویدن (غلبه کردن / توان داشتن / مقابله کردن). ﴿فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾؛ با هیچ کس نتاوید و از کس کین نستانید (الرحمن، ۳۵) [نسخه ب: نتاوید و برنیاید] / ﴿ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾؛ گذار مرا و آن مرد، یعنی آن مرد را و من گذار؛ از با او نتاوی، من تاوم (مدثر، ۱۱) / ﴿قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾؛ گوی: از من فرانهام این و فراساختم، من و اخدای تاوم، و شمارهایی مرا از خدای هیچ چاره ندارید (احقاف، ۸) / ﴿وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ و بآمرز ما را خداوند ما کی تو تویی آن عزیز کی با تو کس نه تاود، حکیمی کی ترا غلط نیوفتد (ممتحنة، ۵) / ﴿الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ پادشاه پاک ستوده بی‌عیب، و او نتاود کش، بی‌همتای دانای راست‌کار راست‌دانش (جمعة، ۱) / ﴿فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾؛ او را نه نیرویی کی بان تاود یا کوشد، و نه یاری کی او را یاری دهد (طارق، ۱۰).

ترشتیدن (افکندن). ﴿فَأَخَذْنَا هُوْدًا وَجُوْدَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾؛ فاگرفتیم او را و سپاه او را، و ترشتیم ایشانرا در دریا، یعنی بحر آساف (ذاریات، ۴۰).

تف (گرمای شدید). ﴿نَارًا حَامِيَةً﴾؛ آتشی بغایت تف رسیده (قارعة، ۱۱) / ﴿وَلَا يُعْنِي مِنَ اللَّهَبِ﴾؛ و نه بازدارنده تف و زوانه آتش (مرسلات، ۳۱) / ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾؛ کی در دل گرفتند آن ناگورفیدگان آن تف کُفرو زور کین نادانانه^{۳۲} (فتح، ۲۹).

۳۲. ترجمه این جمله در کشف الاسرار ناصحیح می‌نماید: «در دل گرفت آن ناگورفیدگان روز کین، کین نادانانه.»

تفتوای (در ترجمه سموم). ﴿فَمَرَّتْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُورِ﴾؛ سپاس نهاد الله وُر ما و بازداشت از ما عذاب تفتوای آتش (طور، ۲۷) [در حاشیه نسخه الف: تفت و توای] / ﴿فِي سَمُورٍ وَحَمِيمٍ﴾؛ در آتش و تفتوای و باد سَخْتِ گزم، و باد سَخْتِ سَرْد، و آب جوشیده (واقعه، ۴۲).

تَنَّاوُشْتَن (نیازمندی). ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ﴾، الشُّحُّ: الشَّرُّ وَضِيقُ النَّفْسِ؛ و هرک بازداشتند ازو تَنَّاوُشْتَن با خویشتن در کار و مال دنیا^{۳۳} (حشر، ۹). [نسخه ب: نیازمندی و تنگ برگرفتن در کار مال دنیا]

تَنَك (طناب). وَقِيلَ الْمُرَادُ بِالْقَصْرِ: قَلْبُ السَّفِينَةِ؛ یعنی تنک کشتی کی برو بَدَنَد (ذیل مرسلات، ۳۲).

توی (دو برابر). ﴿فَرِدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ﴾؛ او را تَوَى عذاب بغزای در آتش (ص، ۶۱) [نسخه ب: تو] / ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُرِيضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾؛ آن کیست کی وام نهد بالله عَزَّ وَجَلَّ وام نیکوتا آن او را اَنَدِ بَارَه و اَنَدِ تَوَى کند ﴿أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾ (البقرة، ۲۴۵) بارهای فراوان و تویهای فراوان، و اوراست مزد نیکو (حدید، ۱۱) / ﴿إِنَّ الْمُضِدِّقِينَ وَالْمُضِدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾؛ ایشان کی صدقه دهان اند - مردان و زنان - و وام می نهند بالله وام نیکو، آن ایشانرا توی وُر تَوَى کنند در پاداش، و ایشانرا مزد نیکو (حدید، ۱۸).

تیشْت ساری (سبکسری و جنون). ﴿إِنَّ الْجَرْمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾؛ بدان در گومی اند و در بی هوشی و تیشْت ساری و طیش (قمر، ۴۷). [نسخه ب: نیست ساری و سبکساری]

جادونجیر (کاهن، پیشگوی و اخترگوی). ﴿فَدَكَرَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾؛ یاد کن و پند ده، کی تو - بآن نیکوی که خداوند تو بیا تو کرد - نه جادونجیری، و نه دیوانه (طور، ۲۹). [نسخه ب: حیرانی؛ کشف الاسرار: اخترگویی]

جالُ گرد (در برابر استوار و محکم). ﴿ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾؛ اوست آن بانبروی دُرُوَاح نعت و پابنده صفت، نَجْدِي پذیر و نَجَالُ گرد. (ذاریات، ۵۸). [نسخه ب: نه جدی بنبرو نه جالُ گرد]

جداجد / جذاجد (متفاوت و مختلف). ﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾؛ و ایشان در آن روز جداجد گویان اند (نبا، ۳) / ﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى﴾؛ کی کردار شما بس جداجد است و دُور اَدُور از یکدیگر (لیل، ۴) / ﴿يَوْمَئِذٍ يُصْدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا﴾؛ واز گردند مردمان آن رُوز دو گروه جداجد از هم دُور (زلزله، ۶) / ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾؛ الله داوری کند میان ایشان در آنچه ایشان در آن جداجد می گویند (زمر، ۳) / ﴿ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زُرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾؛ پس می بیرون آرد بآن کشت زار جداجد رنگهای آن (زمر، ۲۱) / ﴿أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كُنَّا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾؛ تویی کی داوری بُری میان بندگان

۳۳. این عبارت قرآنی در تعاین، ۱۶ به این صورت ترجمه شده است: و هرک دست در مال مردمان گذاردن ازو بازداشتند.

خویش در آنج ایشان در آن بُودند از جُداجُد رُفت و از جُداجُد کُفت (زمر، ۴۶).

جذ کردن (تغییر دادن). «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَةَ اللَّهِ»؛ می‌خواهند کی گفتِ خدای جُد کنند (فتح، ۱۵) / «وَلَنْ تَجِدَ لِسْتَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ و نهادِ الله را جُد کردن نیامی (فتح، ۲۳).

جذرفتن / جزرفتن (مخالفت کردن). «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ الْمُحَادَّةُ وَالْمُشَاقَّةُ، الْمُخَالَفَةُ؛ ایشان کی می‌خلاف آرند و جُد رفتن با خدای و رسول او (مجادله، ۵) / «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ایشان که خلاف می‌کنند با خدای و رسول او، و در جُد راه می‌روند (مجادله، ۲۰) / «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ الشَّقَاقُ: الخِلَافُ؛ آن بآن بود کی ایشان جُد رفتند از فرمان خدای و رسول او؛ و هر ک جُد روَد از فرمان خدای و رسول او، الله سخت عقوبت است و سخت‌گیر (حشر، ۴).

جَسَكِ (دوری، رنج و بلا). «وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ»؛ و ایشان که کافر شدند، جَسَكِ ایشان با دا (محمد، ۸). نیز نک. انجسکیده.

جُنْ (= چون). این املا در نسخه الف مکرراً به کار رفته، اما در نسخه ب، به جون [= چون] تبدیل شده است.

جَنده بر / چنده بر (سخن چین). «مَسَاءً بِنَمِيمٍ» سخن چین چنده بر (قلم، ۱۱).

جنگوگر (متخاصم). «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضِمِّ»؛ آنک رسید بتو خبر آن جنگوگران؟ (ص، ۲۱) / «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِيمُونَ»؛ قومی اند جنگوگران (زخرف، ۵۸).

جوک / جوک جوک (دسته و گروه). «هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ»؛ آنک جوکی است که با شما خویشتن می‌دَرُوکُنْتُمْ در دوزخ (ص، ۵۹) / «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» و بمیرگنید جوک جوک در آن (شوری، ۱۳) / «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ»؛ آنگاه کی بسوی تو گردانیدیم، جوکی از پریان، قرآن نبوشان (احقاف، ۲۹) / «ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولِيَيْنِ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ»؛ جوکی از پیشینان و جوکی از پسینان (واقعه، ۳۹-۴۰) / «وَرَأَيْتِ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ و مردمان را بینی که در دین خدای خویش می‌آیند جوکاجوک (نصر، ۲).
 چَم، نک. بچَم.

چَنده (اسم فاعل از چیدن). «فَطُوفُهَا دَانِيَةً»؛ خوشه‌های آن از دَسْتِ چَنده نزدیک (حاقة، ۲۳) / «رَجَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ»؛ و میوه آن دو بهشت از دَسْتِ چَندهگان نزدیک (الرحمن، ۵۴).

خرمن فان. «وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا»؛ بیادهای خَرْمَنِ فان فاندنی (ذاریات، ۱) [نسخه ب: فشاندن] / «وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا»؛ بیادهای فروگشاده پیایی پیوسته؛ خاصه آن بادِ سَخْتِ خَرْمَنِ فان کُشتی شِکَن (مرسلات، ۲۱). [نسخه ب: خرمن نشان کشتی بر]

خَسْت (کم ارزش). «وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»؛ و نخواست مگر این جهان نزدیک خَسْت (نجم، ۲۹).
[نسخه ب: جُست] ۳۴

خلبان / حلبان (جوشان). «يَعْلِي»؛ می جوشد در شکمها چن جوشیدن آب خلبان (دخان، ۴۶).
[نسخه ب: آب حلبان یعنی جوشان]

خندی خریش (شادی). «وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» و کی خود با خانها و با کسان خویش گشتند، بناز و انبرته و خندی خریش می زیستند. (انشقاق، ۳۱). [حاشیه نسخه ألف: خوش خریش؛ نسخه ب: بناز و خنده و شادی زیستند]

خوار (گونه). «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»؛ و از هر چیز بافریدیم جفت جفت جانور، نرو ماده، و بی جان دو رنگ و از خوردنی دو رنگ و دو خوار (ذاریات، ۴۹) / «فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَأَكِيهَةٍ زَوْجَانِ»؛ در آن از هر میوه [ای] جُفت دُو خوار و دُو رنگ و دُو بوی (الرحمن، ۵۲) / «وَأَنهَارٌ مِنْ حَمَرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ»؛ و جویهایی از مِی، همه خوار آشنندگانرا (محمد، ۱۵).

خوارباری (سستی). «يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنَبِ اللَّهِ»؛ دریغا / نفریغا بر آن سستی و خوارباری که کردم در کار خدای، و در فرمان برداری او (زمر، ۶۵). [نسخه ب: خواربادی]

خون آوز گرفتن (غلطانیدن). «فَإِذَا لَقِيَهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ و هرگاه کی کافران ببینید، بر شما باد بگردن ها زدن تا آنگاه کی ایشانرا در خون آوز گیرید ۳۵ (محمد، ۴). [نسخه ب: بغلطانید]

خوه (کاه یا گیاه خشک و ریزه؟) «ثُمَّ يَجْعَلُهُ حَطَامًا»؛ الحَطَامُ وَالرَّفَاتُ وَاحِدٌ، وَهُوَ الْكَسْرُ مِثْلُ الْجَدَاذِ، وَهُوَ الَّذِي تَحْطَمُ مِنَ الزَّرْعِ وَتَفْتَتُ وَصَارَ دَرِينًا؛ آنگاه آنرا خورد کند ریزه چن خوه (زمر، ۲۱). ۳۶

خویایی (میل). «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَرَكَى»؛ گوی او را: هست ترا خویایی آن؟ توانی بود بسزای خویشتن آری بآن؟ داری توان آن کی با آن آیی کی هو بریه باشی، به روز پیروز پاک هُنر افزای؟ ۳۷ (نازعات، ۱۸).
نیز نک. وایست / بایست.

دَرْدَرْدَن (رسوا کردن و خوار کردن). «وَلِيُخْرِجِي الْفَاسِقِينَ»؛ و آنرا تا دَرْدَرْدَن و رسوا کند آن فاسقان از طاعت بیرون را (حشر، ۵) / «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ»؛ گفتند: ای وای و دَرْدَرْدَنی و ما! ما فرمان برداری

۳۴. ضبط نسخه ب قطعاً صحیح نیست. «خَسْت» به معنای کم ارزش در کشف الاسرار (همین آیه) و نیز در ترجمه «ثمن بخش» (بخشی از تفسیری کهن، آیه الله زاده شیرازی، ص ۱۸۹) نیز به کار رفته است.

۳۵. در بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۳۹، این واژه در ترجمه «حَتَّىٰ يُخْرِجَ فِي الْأَرْضِ» (انفال، ۶۷) نیز به کار رفته است: «تا در خون بغلتاند در زمین، و تا بیش از آن که خون آوز او کند در زمین.» برای ریشه این واژه، نک. مسعود قاسمی، ص ۵۷.۵۶.

۳۶. از اینکه مفسردر واقعه، ۶۵، «کاه» را در برابر حطام به کار برده، می توان به برابری معنایی آنها حکم کرد: «لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَا حَطَامًا»؛ آز خواهیم آن برز را کاه کنیم.

۳۷. نسخه ب: هست ترا وایست آن؟ هیچ سر آن داری و توانایی بود ترا کی بآن آیی کی به روز باشی و پیروز و پاک و هنر افزای؟

بگذاشتیم و از اندازه درگذشتیم (قلم، ۳۱).

درواخ (محکم و استوار). بسیار مکرر به کار رفته است (۳۰ بار). ﴿فَاسْتَعْلَظْ﴾؛ تا دزواخ شد (فتح، ۸).

درواویدن (خواستن، میل داشتن و آهنگ کردن؛ در ترجمه فعل شروع "طفق"). ﴿فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾؛ درواوید ببردن بردست و پایها و گردنهای اسبان (ص، ۳۳) [نسخه ب: درایستاد] / ﴿أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَتَّى﴾؛ مجازة: أَلِإِنْسَانٍ مَا تَمَتَّى؟ باش هرج آدمی واید، او را آن آید؟ هَرْج مَزْدَم را آرزو کند او را آن رسد و سَزَد؟ (نجم، ۲۴) / ﴿وَاشْتَغَى اللَّهُ عَنْهُمْ بِمَا عِنْدَهُ﴾؛ ﴿وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ و الله با بی نیازی خویش بماند از ایشان، و الله بی نیازیست با ستایش تمام. چیز درنمی واید (تغابن، ۶) [نسخه الف: چیز درنمی باید]

دستان / دستان‌گری (مکر و مکاری). ﴿يَوْمَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ سَيِّئًا﴾؛ آن روز کی شود ندارد ایشانرا دستانهایی کی ایدر می سازند هیچ (طور، ۴۶) / و دستان‌گری فرعون نبود مگر در تباهی واناری (غافر، ۳۷) / ﴿لَهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾؛ ایشان دستان می سازند نهانی ساختنی و من ایشانرا کاری می سازم نهانی (طارق، ۱۵) / دستان و ساز ایشان را در اناری و تباهی نکرد؟ (فیل، ۲).

دستین (در ترجمه أسورة). ﴿وَحُلُوا أَساورَ مِن فِصَّةٍ﴾؛ بریشان بیوده اند دستینهای سیمین (انسان، ۳۱).

دوزه (نوعی ظرف). ﴿وَأَكْوَابٍ﴾، الكُؤُبُ كُلُّ أُنْيَةٍ لَا عَرَى لَهَا وَلَا آدَانُ؛ یعنی: دوزه (انسان، ۱۵).

راغ (تهی؛ آسوده). ﴿وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾؛ و کوهها فرارفتن آرند، تا زمین ازو راغ و تهی گردد، چنانک کُوراب تاود (نبا، ۲۰) / ﴿فَسَوَّيْهَا﴾؛ و آنرا راست کرد و راغ / ﴿مُتَّكِّئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴾؛ راغ نشستگان و بی بیم؛ راغ نشستگان روی در روی (واقعة، ۱۶) / ﴿مُتَّكِّئِينَ عَلَى فُرُشٍ﴾؛ راغ نشستگان و جفتگان بر جامهای بازگسترده (الرحمن، ۵۴).

رامش گین (خوشحال و سرخوش). ﴿وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ و کی پیش ایشان معبودان دیگر را نام برند و یاد کنند، ایشان تازه روی و رامش گین می پند (زمر، ۴۵).

رایین (یاران و اعوان و انصار). ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾؛ گوی کرایین خویش حَوَان (علق، ۱۷). [نسخه ب: گواره = گروه؟]

رژد / رژد. ﴿وَأَنْبِثْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾؛ و رویانیدیم در آن از هر درخت و نبات جفت رنگ جفت خوار، نیکوی و رژد (ق، ۷). [نسخه ب: رژد]

رُستَه (روبیذنی؛ گیاه). ﴿لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾؛ تا از زمین بیرون آریم بآن، دانکوهای آرد را و رُستها کی از زمین رُوید (نبا، ۱۵).

رَشْح / رَشْح (رخنه و شکاف). «وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ»؛ و آنرا هیچ رَشْح و شکاف نه (ق، ۶) / «هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» الْفُطْرُ: الشَّقُّ وَهُوَ الْأَسْمُ، وَالْفُطْرُ: الشَّقُّ؛ هیچ رَشْح بینی در آسمان یا گشادی؟ (ملک، ۳).

رفانندن، نک. فانندن و برفانندن.

رَوَانِدَن / رُوَانِدِن / رَوَائِدِن؟ «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ»؛ سخن می رُوایند آن دو سخن رَوای و فرا می گیرند ازو، یکی از راست سُوی او نشسته و یکی از چپ او (ق، ۱۷) / «لَا يَصْدَعُونَ غَدَقًا»؛ ایشانرا از آن شراب و از آن مجلس باز نپراکتند. آنجا نه دزد سرزست، نه خُمار «وَلَا يُزِفُونَ»؛ خِزِد ایشان در می آشمیدن ایشان تَرُوَانِدِن (واقعه، ۱۹) / «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛ و از بر راه کفر خویش بباییدندید، ما ایشانرا آب نعمت و دَوْلَت رَوَانِدِید و آشمانیدید فراخ و خَوْش تا ایشانرا تباہ کردیمی و بگوم راهی همداستان (جن، ۱۶-۱۷) / «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»؛ از چشمه ای می آشمند از آن رهیگان الله؛ می رَوَانِدِن آنرا چنانک خواهند در بالا و نشیب (انسان، ۶) / «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»؛ و آنگاه کی کوهها برُوَانِدِن (تکویر، ۳) / «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ»؛ پس ترا بر راه ساخته از فرمان خویش رَوَانِدِیم و کردیم؛ بر پی آن می رَو (جاثیه، ۱۸).

رَوَزْگَرْد، (امردر حال تغییر). «فَكَانَتْ رَوْدَةً كَالدِّهَانِ»، يَعْنِي كَالْأَدِيمِ، وَيُقَالُ الدِّهَانُ جَمْعُ الدَّهْنِ، وَدُهْنُ الزَّيْتِ يَتَلَوَّنُ أَلْوَانًا بَيْنَ صُفْرَةٍ وَحُمْرَةٍ وَحُمْرَةٌ؛ صُرْخ شود گل گون چون ادیم رنگی یا روغن رَوَزْگَرْد (الرحمن، ۳۷).

رِيزِيدِن (پوسیدن). بَعْدَ مَا تَفَرَّقَتْ وَبَلَغَ الْبُلَى؛ پس آنکه رِيزِيدِن نیست گشت (ذیل قیامة، ۴) / «أَنْذَا كُنَّا عِظَامًا نَحْرَةً»؛ آنگاه کی استخوان گردیم رِيزِيدِنه و نفریشته؟ (نازعات، ۱۱) / «ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ»؛ و آنگاه شما را پس رِيزِيدِن فراهم آرد، و شما را در گورها گرد می کُند (جاثیه، ۲۶) / «فَكَانُوا كَهَشِيرِ الْمُحَطَّرِ»؛ شدند هم چُن برگ رِيزِيدِنه سَایَوَانِی - کی سَایَوَانِ سَازِنده ای سازد (قمر، ۳۱). نیز نک. نفریشته.

رِیم (چرک و پلیدی و خونابه). «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلِينَ»؛ الْغَسِيلِينَ: كُلُّ مَا انْتَعَسَلَ عَنِ الْكُفَّارِ مِنْ صَدِيدٍ أَوْ قَيْحٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ؛ وَنِيسْتِ او را آنجا هیچ خورش مگراز خون و رِیم و انج از قدرهای او برود^{۳۸} (حاقة، ۳۶). نیز نک. کیاوه.

زَحِیر (غصه و زاری). «فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا»؛ تا بایشان رسید بدهای آنج می کردند، و پس آوزد بد آنج گرد می کردند از زحیر و شمار (زمر، ۵۱).

زَشْتَوِر / زَشْتَوِرِی. «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ سخن سخت زشتوراست که می گویند نزدیک الله و نزدیک گورفیدگان (غافر، ۳۵) / «وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ

وَحَدَّهُ؛ وُیَدید آمد میان ما و میان شما دشمنی و زشتوری همیشه تا بگورفید بالله بگانه (ممتحنه، ۴) [نسخه الف: زشتوری. / «كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ بزرگ زشتوری بنزدیک الله کی می‌گویید انج نکنید (صف، ۲).

زنه (شیهه اسب). «وَالْعَادِيَاتِ صَبْحًا»؛ باسبان غازی کی می‌زنه زنده بآباز در تاختن (عادیات، ۱).

زیش (معیشت و زندگانی). «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»؛ و روز روشن زیش شما را و جهان داری شما را هنگامی نه ساختیم؟ (نبا، ۱۱) [نسخه ب: زندگانی شما] / «فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ»؛ او در زیشی است کی پسندد آنرا (قارعة، ۷).

ژفته (شکسته و ریزو خرد شده). «فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا»؛ تا آنرا بینی زرد گشته، پس گاه گردد ژفته و شکسته و خورد کرده^{۳۹} (حدید، ۲۰).

ژکه (قطره؛ نطفه).^{۴۰} «مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنِي»؛ از ژکه‌ای آنگاه کی آنرا بازاندازند (نجم، ۴۶) [نسخه ب: قطره آب] / «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ»؛ از یک ژکه‌ی آب آفرید او را (عبس، ۱۹) / «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»؛ بافریدیم ما این مردم را از ژکه آمیغ (انسان، ۲) [نسخه ب: آب اندک آمیخته از مرد و زن] / «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمِّي»؛ ژکه آب نبود او نخست کی بؤکندند؟ (قیامة، ۷۳) [نسخه ب: آبی اندک از آبی بوی ناک]

ژید (نعمت و آسایش).^{۴۱} «إِنَّ الْمُنْتَقِبَاتِ فِي حَبَاتٍ وَنَعِيمٍ»؛ پرهیزکاران در بهشتهای اند، با ناز و ژید و نعمت نواخت (احقاف، ۱۷) / «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ ایشان آن نزدیک کزندگان اند کی در بهشتهای با ناز و ژید اند (واقعة، ۱۱) [نسخه ب: در بهشتها و نازاند] / «وَرِحَانٌ وَحَنَّةٌ نَعِيمٍ»؛ و روزی با تن آسانی و بوی خوش و بهشت با ژید و ناز و شادی (واقعة، ۸۹). [نسخه ب: با ناز و شادی]

سان (مثل و مثل و صفت). «وَأَخْرَجْنَا مِنْ شَكْلِهِ»؛ و ایشانرا اینز آنجا دیگران ازین سان و ازین گونه. «أَرْوَاحٌ»، «أَنْوَاعٌ»؛ گوناگون (ص، ۵۸) / «وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»؛ زدیم مردمانرا درین قرآن از هر سان (زمر، ۲۷) / «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ و اگر خواهیم ایشانرا با تو نماییم تا ایشانرا بنمون و سان ایشان بشناسی (محمد، ۳۰) / «كَمْثَلٌ غَيْثٌ»؛ راست برسان باران (حدید، ۲۰) / «كَمْثَلُ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَارًا»؛ راست سان ایشان چن سان خزکی کراسها می‌ورگیرد (جمعة، ۵) / «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ»؛ همچنین پیدا می‌کند الله مردمانرا سانهای ایشان (محمد، ۳) / «مَثَلُ الْجَنَّةِ»، یعنی صفة الجنة؛ چونی و سان آن بهشت (محمد، ۱۵).

۳۹. نسخه ب: پس گاه گردد شکسته و خرد کرده. در بخشی از تفسیری کهن به پارسی (ص ۱۹۶، ذیل آیه یوسف، ۴۱)، نیز "زفتن" به کار رفته است: «ای دو غلام زندانی اما یکی از شما یعنی آنکس که می‌انگور زفت ...»
۴۰. این واژه در طبقات الصوفیة به معنای نقطه به کار رفته است. نک. مقدمه محمد سرور مولایی بر طبقات الصوفیة، ص ۱۳۴.
۴۱. «وار بچشانییم او را نیک روزی و ژیدی و ناز و تن آسانی پس گزند» بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ذیل هود، ۱۰.

سایوان (در ترجمه‌ی المحتظر). ﴿فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ﴾، الْمُحْتَظِرُ: الَّذِي يَتَّخِذُ حِطًّا لِيُظَلَّهُ وَهَشِيمٌ مَا هَشَمَهُ الرِّيحُ وَالسَّابِلَةُ بِأَقْدَامِهَا مِنَ الْوَرَقِ الْيَابِسِ؛ شدند هم چُن برگ ریزیده‌ی سایوانی - کی سَایوان سَازنده‌ای سازد (قمر، ۳۱).

سبوغ زدن (راندن و پس زدن). ﴿يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً﴾، الدَّعُ: الدَّفْعُ العَنِيفُ؛ آن روز کسبوغ می‌زنند ایشانرا زردنی بآتش دوزخ (طور، ۱۳) / ﴿فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾؛ او آنست کی یتیم را می‌سبوغ زند، بانگ زند و می‌راند (ماعون، ۲) [نسخه ب: می‌راند بدرستی] / ﴿حُدُوهُ فَاعْتَبِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾؛ سبوغ زنان کشید او را تا میان دوزخ (دخان، ۴۷).

سپری (کامل و تمام) [سپری کردن / سپری گزاردن / سپری ستانندن / سپری و سپاردن]. ﴿ثُمَّ يُجْرَاهُ الْجُرَاءُ الْأَوْفَىٰ﴾؛ آنگاه پاداش دهد او را بآن سپری‌ترپاداشی (نجم، ۴۱) / ﴿فَلَمَّا قُضِيَ﴾ چن قرآن خواندن سپری کرده آمد (احقاف، ۲۹) / ﴿وَيُنلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ﴾؛ ویل و تباهی کاهندگانرا کی آنگاه کی از مردمان می‌ستانند سپری می‌ستانند ناکاست (مطففین، ۱-۲) / ﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾ و تمام بوشپارند، و سپری بگزارند بهرتنی پاداش انج کرد (زمر، ۷۰) / ﴿وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾؛ و آن ابراهیم کی سپری کرد و بگزارد انج فرمودند (نجم، ۳۷) / ﴿فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ﴾، یعنی انقضَاء عَدَّتِهِنَّ؛ چُن آنگاه کی بکران عَدَّت خویش رسند، آن زمان که نزدیک آید کی سپری خواهد گشت (طلاق، ۲).

سنتگ (محکم و استوار). ﴿وَذَلِكِ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾؛ دین سنتگ و درواخ پاینده راست اینست (بینه، ۵).^{۴۱}
 ستوحیگران (سخت خشمان). ﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ﴾؛ و ران گماشتگان اند فریشتگان ستوحیگران سخت خشمان (تحریم، ۶). [نسخه ب: ستورجگران]
 ستوهی (در ترجمه اف). ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ﴾؛ ایشانرا بیرون مکنید از خانها مگر کی شما را بزبان ستوهی نمایند (طلاق، ۱) / ﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُي لَمَكُنَّا﴾؛ و آن مزد کی پدر و مادر خویش را گفت: أَفِ شما را، ستوهی از شما (احقاف، ۱۷).

ستیهیدن (پافشاری). ﴿وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾؛ و می‌ستیهیدند بر آن بزه بزرگ (واقعه، ۴۶).
 سروکار. ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعِمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾؛ ما او را شکبیا یافتیم، نیک بنده همواز سروکار، و بازگشت او با من بود (ص، ۴۴)

سغدوی (سقف). ﴿رَفَعَ سَمَكَهَا﴾؛ کازان بالا داد (نازعات، ۲۸). نسخه ب: کی از آن سُغدوی بالا داد. نیز نک. کاز.

۴۲. «سنتگ زیستن» در بخشی از تفسیری کهن به پارسی (ص ۱۷۸)، در برابر کلمه فَاَسْتَقِيمَ (هود، ۱۱۲) به کار رفته است.

سهمن. ﴿سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا﴾؛ آری فراسرا و نشانم عذاب سهمن سخت. ۲۳ (مدثر، ۱۷).

سوزیان (مال و دارایی). ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ﴾؛ و اوست کی بی نیاز کرد و مال داد؛ اوست کی بی نیازی داد و سوزیان پاینده داد (نجم، ۴۸) / ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾؛ درویشانرا کی از خان و مان خود ببریدند، کی ایشانرا بیرون کردند از سرایهای ایشان، و از میان سوزیانهای ایشان (حشر، ۸). [نسخه ب: سود زیانها ایشان]

شتاودن / شتاویدن / شتاواندن (به تعجیل افکندن). ﴿بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ﴾؛ باران نیست؛ آنست که می‌گفتید و بآن می‌شتاویدید (احقاف، ۲۴) / ﴿وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ و مَشْتَاوِ قَوْمِ خُوَيْشِ رَا بَعْدَ ابِ خَوَاسْتِنِ (احقاف، ۳۵) / ﴿فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ﴾ نشتاوانند مرا (ذاریات، ۵۹) / ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾؛ زبان خویش بمجنبان شتاویدن را بقرآن (قیامة، ۱۶) / ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ أَفْصَلَ﴾ و آره نه سخن راست الله آید - کی بعقوبت نشتاود میان تو و ایشان - کار برگزاده آمدید بعداب (شوری، ۲۱).

شواشانان (مژده و بشارت)، بسیار مکرر است. ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ﴾؛ شواشانان ده آن رهیگان مرا کی سخن می‌نوشند از تو (زمر، ۱۸). [نسخه ب: مژده ده] / ﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ﴾؛ این آنست کی الله می‌شواشانان دهد رهیگان خویش را کی بگورفیدند (شوری، ۲۳) / ﴿وَيُبَشِّرُهُ بِعَلَامٍ عَلِيمٍ﴾؛ شواشانان دادند او را پیسری دانا (ذاریات، ۲۹). [نسخه ب: مژده]

شوخی / گستاخی و عناد). ﴿فَعَتَوَا عَنَّا أَمْرًا رَبِّهِمْ﴾؛ برگشتند بشوخی از فرمان خداوند خویش واز پذیرفتن پیغام او (ذاریات، ۴۴) / ﴿أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾؛ بلک ایشان قومی اند ناپاک و شوخ و از اندازه بیرون (طور، ۳۲) / ﴿بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ﴾؛ نه! جز از آن کی بستمیهند در شوخی و دژزمیدن (ملک، ۲۱) / ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ﴾؛ تباہ کردند ایشانرا بباد سَخْتِ سَرْوِ شُوخِ نَافِرْمَانِ (حاقة، ۶) / ﴿إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾؛ او و سخنان ما بشوخی وانشست، و گردن کشید و ستیزه بُرد (مدثر، ۱۶) / ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ﴾؛ دَرُوخِ هِر نَاگورفیده‌ای گردن کش شوخ (ق، ۲۴).

شوردل (شک و شبهه). ﴿ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَرْبَابٍ فِيهِ﴾؛ و آخر شما را فردا بهم آرد روز رستاخیز را در آن شک و شوردل نیست (جاثیه، ۲۶).

غزجه / غزجه کشیدن (سخن چینی). ﴿وَأَمْرَاتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾؛ و زن او، آن هیزم‌کش و آتش افروز بر مردمان بسخن چینی، مِنْ قَوْلِ النَّاسِ: فِلَانِ كَسَ غَزَجَهْ مِی كَشَد. وَمِنْ قَوْلِ النَّاسِ: تَوْهِيْزِمَ وَرَمِيْهَ. أَيْ: لَا تُغْضِبُهُ وَلَا تَمْشِ بَيْنَهُمْ (مسد، ۴).

فادو پرسیدن. ﴿يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ﴾؛ فادوا می‌پرسند از دوزخیان (مدثر، ۴۱۴۰).

فادو شدن. ﴿يُطَوَّفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيزِ آن﴾؛ می‌فادوا شدند میان آن و میان آب جوشیده و رسیده بغایت (الرحمن، ۴۴).

فادو گشتن. ﴿فَلَا يَعْزُرَكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴾؛ مفرهيوأ ترا فادوا گشتن ایشان ایمن در جهان آموز (غافر، ۴) / ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُقْتَلِبَكُمْ وَمَمَوَاتِكُمْ﴾؛ الله می‌داند فادوا گشتن شما درین جهان کی چون می‌گردید (محمد، ۱۹). [نسخه الف: فازوا گشت]

فادو نشستن. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا﴾؛ گورفیدگان! کی شما را گویند کی فادو نشینید و جنبید و فراخ تر نشینید در مجلس، فراخ تر نشینید (مجادلة، ۱۱). [در حاشیه نسخه الف: فازوا]

فاندن (پراکندن). ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَتَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾؛ از نشانهای توانایی اوست آفرینش آسمانها و زمینها، و انج در آن فاند از جنبنده (شوری، ۲۹) / ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا﴾؛ بیادهای خرمَن فان فاندنی (ذاریات، ۱). [نسخه ب: فشاندن] / نیز نک. برفاندن

فانده (پراکنده). ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾؛ آن روز کی مردمان چُن گوارته باد آنرا فانده و اوکنده بئد (قارعة، ۴). [نسخه ب: چون پروانگان بادبردگان پراکنده و اوکنده بند]

فرزماندن (در ترجمه إدحاض). ﴿وَجَادُلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾؛ و بدروغ خویش پیکارها کردند تا حق و سخن راست بآن دروغ بفرزمانند (غافر، ۵). [نسخه ب: بخیزانند]

فرشاره. وَمَهْنَةُ الْبَيْتِ: فرشاره‌ی خانه (ذیل مسلمات، ۲۰).

فرهیفته (فریفته). ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ﴾؛ ای مردم! چی چیز ترا فرهیفته کرد؟ (انفطار، ۶) / ﴿وَعَزَّيْتُمْ الْأَمَانِيَّ﴾ و دروغهای شما کی در آن بودید شما را فرهیفته کرد (حدید، ۱۴) / ﴿فَلَا يَعْزُرَكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴾؛ مفرهيوأ ترا فادوا گشتن ایشان ایمن در جهان آموز (غافر، ۴). [نسخه ب: مفریوا]

فرهیونده (فریبنده). ﴿وَعَزَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْعَزُّورِ﴾؛ و فرهیفته کرد شما را بخدای آن دیو فرهیونده (حدید، ۱۴) [نسخه ب: فریونده]

فروز آمدن (نزول و فرود آمدن)، مکرر به کار رفته است. ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحْمِلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾؛ آری بدانید کی آن کیست کی باو آید عذابی کی رُسوا کند او را، و فروز آید و رُو عذاب پاینده کی بسر نیاید (زمر، ۳۹-۴۰) / ﴿تَنْزِيلٌ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ می‌فروز آیند بریشان فرشتگان (فصلت، ۳۰) / ﴿فِي مَقَامٍ﴾؛ در فروز آمدن گاه بی بیم اند (دخان، ۵۱) [نسخه ب: فرود آمدن گاه] / ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾؛ بپاره‌ای از قرآن هرگاه کی فروز آمد (نجم، ۱) / ﴿أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ﴾

الْمُتْرَلُونَ؛ شما آنرا می‌فروز آید از میخ، یا ما فروز آندگانِ آنیم؟ (واقعه، ۶۹).

فروگزمرده (در ترجمه خاشعه). ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً﴾؛ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ: ﴿هَامِدَةٌ﴾ (الحج، ۵)، وَهِيَ الْمُتَهَيِّئَةُ؛ از نشانهای توانایی اوست کی توزمین را بینی فروگزمرده (فصلت، ۳۹).
[نسخه ب: فروپژمرده]

فرونه (کاهن). ﴿وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ﴾؛ و نه سخن فرونه‌ای است (حاقه، ۲۴). [نسخه ب: سخن پری گرفته فرونه]

فَلْ (حسادت و بدنیتی). ﴿بَغِيًّا بَيْنَهُمْ﴾، الْبَغِيُّ: الْحَسَدُ الْمُطَاعُ؛ از افزونی جویی و فَلَ و بدنیتی میان ایشان (شوری، ۱۴).

فوزای خواستن (پناه جستن). ﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ﴾؛ موسی گفت: من فریاد می‌خواهم و فوزای و زنه‌ار بخداوند خویش و خداوند شما از هر گردن‌کشی کی نمی‌گورفد بُرُوز شمار (غافر، ۲۷) [نسخه ب: فریاد می‌خواهم و زنه‌ار] / ﴿وَأِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ﴾؛ و می‌فریاد جویم، و فوزای خواهم بخداوند خویش و خداوند شما کی مرا بگشاید (دخان، ۲۰).

کار و سپاردن / کار و سپردن (در ترجمه مشتقات فعل توکل). ﴿عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾؛ با و پستی دارند پُستی داران و بُرُو چَسَبِنْد کاز با و سپاران (زمر، ۳۸). [نسخه ب: کار و سپاران] نیز نک. و سپاردن / و سپردن.

کاز (سقف، در ترجمه سقف و سَمُك). ﴿رَفَعَ سَمَكَهَا﴾؛ کاز آن بالا داد (نازعات، ۲۸) [نسخه ب: کی از آن سُفدوی بالا داد] / ﴿لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِصَّةٍ﴾؛ ما هر کس را کی بر خمن کافر شید، خانه او را کازی کنید سیمین (زخرف، ۳۳) / ﴿وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾؛ و باین کاز برداشته آسمان و راشته، (طور، ۵). [نسخه ب: کار برداشته آسمان دراشته] نیز نک. سفدوی.

کالمان (دوشیزگان). ﴿ثِيَابٍ﴾؛ کالمان (تحریم، ۵) [نسخه ب: نادوشیزگان؛ مرد بایشان رسیده]

کامید (نزدیک است؛ در ترجمه یکاد و تکاد). ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ﴾؛ کامید و نزدیک بید کی آسمانها از زبر خویش دژشکنید (شوری، ۵) / ﴿تَكَادُ نَمِيْزٌ مِنَ الْعَيْظِ﴾؛ کامید کی پاره گردید از خشم (ملک، ۸). [نسخه ب: کامید و نزدیک بید]

کَجْه (دلو و ظرف آبکشی). ﴿فَإِنَّ لِلذَّيْبِ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾؛ ایشانرا کی نگورفیدند و بر خود ستم کردند، دلوئی است کی آن را پُر کنند رُوزی از کردار ایشان، هم چُن دلوپشینیان که چن ایشان بودند، و بهره‌ای است ایشانرا از عذاب چنان ایشان؛ این همچنانست که توگویی کَجْه فلان پُر شد. نشتوانند مرا (ذاریات، ۵۹).

کخته (آشکار). ﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾؛ و فرابیش آرند و واژنگرند و کخته کنند آنج در دلها (عادیات، ۱۰). [حاشیه نسخه الف: ظاهر]

کذیم / کذیم (اندک و ضعیف). با توجه به سیاق عبارت و توضیحات عربی مفسر، می توان آن را به معنای ناچیز و حقیر و اندک دانست: ﴿أَلَمْ تَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ (مرسلات، ۲۰-۲۱)؛ الیمیم فی المهین أصلیة یعنی النطفة، مهانتها: قلتها وخستها، وقال فزعون لموسی ﴿هو مهین﴾ (الزخرف، ۵۲)، أي: قلیل فقیر، کذیم درویش. گفتنی است که کاربست معنایی این واژه در بخشی از تفسیری کهن (ص ۱۹، ذیل انفال، ۱۶ و ص ۶۱، ذیل توبه، ۳۹) اندکی متفاوت است.

کزیداخ، نک. کشیداخ.

کشوی (بیرون آمدن). ﴿وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَیْمُ الْجَلَاءِ﴾؛ و از نه آن بودید کی الله بریشان نویسته بود: کشوی و بیوفتادن از خان و مان، ایشانرا درین جهان عذاب کردید (حشر، ۲). [نسخه ب: بیرون آمدن]

کشیح (وعید و تهدید). ﴿فَحَقِّقْ وَعِيدَ﴾؛ تا واجب گشت و سزارسانیدن بایشان آنج کشیح کرده بودم ایشانرا بان (ق، ۱۴) / ﴿ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴾؛ و آنست آن روز کشیح کی از اول دنیا خلق را بان روز می ترسانند (ق، ۲۰) / ﴿وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ﴾؛ و پیش فاسخن خویش بشما رسانیده بودم بکشیح (ق، ۲۹).

کشیداخ / کشیناخ / کزیداخ (پیدا و آشکار). ﴿وَرَبِّلِ الْقُرْآنِ تَرْتِيلًا﴾؛ و قرآن را گشاده حروف خوان، و ائت را معانی آن پیدا و کشیداخ کن (مزمّل، ۴) [نسخه ب: کشیناخ] / ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَبِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَبِيٌّ﴾؛ و از ما این نامه را بزبان عجم فرستادید - و آنرا پارسی کردید و گفتید - گفتندید چرا پیدا و کزیداخ نکردند آنرا؟ (فصلت، ۴۴).

کلجان (در ترجمه عرب). ﴿عُرْبًا أُنْرَابًا﴾، کلجان هام بالا و هام آسای یک دیگر (واقعة، ۳۷).

کم آوردن / کم آوردن (غلبه کردن و پیروز شدن). ﴿أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ﴾؛ این اند آن سپاههای پیشینان کی الله ایشان را کم آورد و باز شکست (ص، ۱۱) / ﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾، الله را، آن یگانه میراننده فروشکننده کم آورنده (غافر، ۱۶) / ﴿فَدَعَارِبُهُ أَيْ مَغْلُوبٌ﴾؛ خواند خداوند خویش را کی مرا کم آوردند (قمر، ۱۰) / ﴿إِنَّ الَّذِي يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَبُوتًا﴾؛ ایشان کی می خلاف آرند و جُذ رفتن با خدای و رسول او ایشان خجل و رسوا کرده بندا و تاخته و کم آورده و بزوی اوکنده (مجادلة، ۵) / ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾؛ خدای عزوجل نویشت و خواست و قضا کرد و گفت کی من کم آرم و رسول من دشمن را (مجادلة، ۲۱) / ﴿وَعَزَّيْنِي فِي الْحِطَابِ﴾ و مرا می کم آرد در داوری، و می زور کند بر من بچیره زبانی (ص، ۲۳).

کم آورده / کم آورنده / کم آمدگان، نک. کم آوردن / کم آوردن.

کنده کنده. ﴿وَمَاءٌ مَسْكُوبٌ﴾؛ الْمَسْكُوبُ لِلْمَصُوبِ يُقَالُ إِنَّهُ يَجْرِي فِي غَيْرِ أَخْدُودٍ وَيَصْعَدُ إِلَى الْقُصُورِ وَالْعَلَالِي وَيُنْسَكِبُ مُنْحَدِرًا لَا يُطِخُ شَيْئًا؛ و آب بَرُزُوی زمین و فرش ریخته روان وی کُنْدَه کُنْدَه (واقعه، ۳۱). [نسخه ب: بی کنده کنده]

گوارته، نک. گوارته.

کوزابری / کوزآوری (جام یا کاسه آب). ﴿بِأَكْوَابٍ﴾، الْكُؤْبُ: كُلُّ أُنْيَةٍ لَا عُرْوَةَ لَهَا وَلَا فَمٍ؛ چُن قرابه و صُرَاحی و کوزآوری پیرایهای بی گوشه و دسته (واقعه، ۱۸).

کوسان، نک. انبرته کوسان؛ کوسیدن / کوشیدن.

کوسیدن / کوشیدن (بهره‌مندی و تمتع). ﴿تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ﴾؛ زندگانی کوسید سه روز (ذاریات، ۴۳) [نسخه ب: زندگانی کوشید] / ﴿فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ و هرج شما را دادند از چیز این جهان، آن ناپاینده است از کوشیدنی این جهان (شوری، ۳۶) / ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾؛ ببردید خوشهای خویش، بخوردید و پوشیدید و کوشیدید در زندگانی آن جهانی خویش، و بر آن بخوردید (احقاف، ۲۰) / ﴿كُلُّوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا﴾؛ می خورید و می کوشید روزگاری اندک (مرسلات، ۴۶). [نسخه ب: بَرخوردار باشید] نیز نک. انبرته کوسان.

کوشش (مکرو سگالش). ﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا﴾ و کوششها کوشیدند سخت بزرگ و سازها ساختند سخت بزرگ (نوح، ۲۹) / ﴿وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾؛ و نیست کوشش و ساز ناگورفیدگان مگر در گومی و بیهودگی (غافر، ۲۵).

کوزیدن / گوزیدن (فراگیری؛ گنجیدن). ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا﴾؛ می گویند: خداوند ما! رسیده‌ای و کوزیده^{۴۴} و بیافیده بهر چیز بوخشایش و دانش (غافر، ۷). [نسخه ب: بیافیده و کوزیده] نیز نک. بیافیدن.

کیاوه (خونابه، در ترجمه غَسَاق). ﴿إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا﴾؛ مگر آب گرم و کیاوه سرد (نبا، ۲۵). [نسخه ب: حُؤن و ریم]

کیزنخ (در ترجمه زرابی). ﴿وَزَرَابٍ مَبْنُوتَةٍ﴾، وَاجِدْهَا زَرْبِيَّةً؛ کیزنخها پَرکنده گسترانیده (غاشیه، ۱۶).

گزد گشتن (در ترجمه نَزغ). ﴿وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ﴾؛ و هرگاه کی بتورسد از دیوگرذ گشتنی و بسر برداشتن و در خشم کردنی و وسوسه اوکندنی (فصلت، ۳۶). [نسخه ب: سپر برداشتن]

۴۴. این واژه در بخشی از تفسیری کهن (ص ۱۲۱، ذیل یونس، ۳۹ و ص ۲۲۸، ذیل رعد، ۱۷) و نیز در طبقات الصوفیه، نک. مقدمه، ص ۱۳۷) به کار رفته است.

گزیایدن (ضرر و آسیب زدن). ﴿لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ﴾؛ الله را هیچ نگزایند بنمود خویش، و کردارهای ایشان تباہ گردد (محمد، ۳۲) / ﴿وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا يَأْتِ اللَّهُ﴾؛ و آن راز گزندکننده نیست هیچ چیز را و هیچ کس مگر بخواست خدای؛ نگزاید تا الله نخواهد (مجادله، ۱۰).

گوارته (پروانه یا حشره‌ای بالدار). ﴿إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى﴾؛ يَغْشَاهَا فَرَّاشٌ مِنْ ذَهَبٍ؛ آنگاه کی در آن درخت می‌پیچد آنج می‌پیچید: سپاه گوارته ز زرین زنده (نجم، ۱۶) [نسخه ب: سپاه پروانه زرین زنده] / ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾؛ آن روز کی مردمان چُن گوارته باد آنرا فانده و اوکنده بِنْد (قارعة، ۴) [نسخه ب: چون پروانگان باد بُردگان پراکنده و اوکنده بند]

گواره، به معنای گروه و انجمن، نک. رایین.

گورفیدن / گورفیدن (ایمان آوردن، گرویدن). این یکی از پرتکرارترین واژه‌ها در فارسی هروی، و به معنای ایمان آوردن است. در نسخه الف، همواره این واژه در برابر مشتقات فعل ایمان (۲۶۶ بار) به‌کار رفته و کاتب نسخه ب، تمام این موارد را به «گرویدن» تغییر داده است. ﴿وَمَنْ لَمْ يُؤْمِرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾؛ وَ هَرَك بَنگورفد بخدای عَزَّوَجَلَّ و رسول او گورفش راست، ﴿فَأِنَّا أَتَيْنَاكَ لِلْكَافِرِينَ﴾ ما بساختیم ناگورفیدگانرا آتش (فتح، ۱۳).

گوشکول (سخت‌کار و پرتلاش).^{۴۵} ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتِيهِ﴾؛ ای مردم! تو گوشکول و رَنجور کار می‌کنی کارکردنی روی پیداش خداوند تو (انشقاق، ۶). [نسخه ب: سنگی بار و رنجورنار]

گوشوان (نگهبان). ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛ بیرون ندهد هیچ سخن از دهن، مگر نزدیک او گوشوانی ساخته (ق، ۱۸) / ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ﴾؛ و ایشان کی فرجهای خویش را گوشوانانند (معارض، ۲۹) / ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْأَنْجَلَ شَهَابًا رَصْدًا﴾؛ و هرک اکنون نبوشد، خویشتن را شاخ آتش دیدبان یاود گوشوان (جن، ۹) / ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾؛ این آدمی و ر خویشتن گوشوان است بس بینا (قیامة، ۱۴).

گوشیدن (مراقبت و نگهبانی کردن). ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ﴾؛ کافران را نفرستادند بگوشوانی گورفیدگان که کردار ایشان گوشید و نگاه دارید (مطففین، ۳۳) / ﴿فَأَنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصْدًا﴾؛ کی او می‌راند در پیش آن رسول، و پس او ﴿رَصْدًا﴾ گوشوانان، سه هزار فریشته، با جلبله و با نور و تقدیس، تا سخن الله از دیومی‌گوشند کی در آن نه فزایا و از آن چیز نگاهها (جن، ۲۷).

۴۵. این کلمه با املائی «کشکول» در بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۱۹۹ به‌کار رفته است: «برکارید هفت سال به کوشش و کشکولی» (یوسف، ۴۷). درباره ریشه این واژه و تلفظ آن، نک. مسعود قاسمی، ص ۶۱.

گوشیده/گوشنده (مصون و نگاه داشته / حافظ و نگاه دارنده). «مَكْنُوتٌ»، آئی: مَصُونٌ؛ از گرد و آرایش گوشیده (طور، ۲۴) / «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»؛ قرآنی است بزرگوار نگاه داشته و گوشیده در لوح نوشته در آسمان هفتم (بروج، ۲۲) / «اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ»؛ الله گوشنده و نگاه‌وان گفت و کرد ایشانست بریشان (شوری، ۶) / «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»؛ و ایشان کی امانت خویش را و پیمان خویش را گوشندگانند (معارج، ۳۲).

گوم (= گم). این را باید گویشی هزوی از واژه «گم» دانست که در آثار خواجه عبدالله انصاری، از جمله در تفسیر بسیار مکرر به کار رفته است.

مینذکار (لاف‌زن). «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»؛ و الله دوست ندارد هیچ درخود مینذکار لاف‌زن خرامان خویشان ستای (حدید، ۲۳). [نسخه ب: هیچ خرامان بزرگ منش لاف‌زن خویشان ستای]

مه آوردن (غلبه دادن و پیروزی بخشیدن). «لِيُظْهِرَهُ»؛ تا مه آرد او را و پیروز و غالب (فتح، ۲۸).

مه / مهین / مهینه (بزرگ‌تر و اصلی). «لَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ»؛ آفرینش آسمان و زمین بنزدیک شما مه است از آفرینش مردم (غافر، ۵۷) / «وَمَا تَقْدِمُوا أَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا»؛ و هرج پیش فرا فرستید خود را از نیکی، آنرا بنزدیک او و یاوید، و آن به از آن کی کردید، و مزد آن مه از آن که بیوسیدید (مزل، ۲۰) / «فَأَرِيهِ آيَةَ الْكُبْرَى»؛ باو نمود آن نشان مهین (نازعات، ۲۰) / «فَإِذَا جَاءَتِ الظَّامَةُ الْكُبْرَى»؛ آن روز کی بتاره‌ی مهین بیفتد (نازعات، ۳۴) / «إِنَّهَا لِإِخْدَى الْكُبْرَى»؛ کی دوزخ از مهینها و بزرگها بزرگست؛ کی دوزخ از بزرگها و مهینها یکی است (مدثر، ۳۵) / «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا»؛ و این نامه در مهینه همه کتابها است لوح نزدیک ما (زخرف، ۴) / «فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ»؛ عذاب کند الله او را بعد از عذاب مهین (فجر، ۲۴).

ناآزرمی، نک. آزرَم.

ناپوسیده/ناپیوسیده (آرزو نکرده؛ طلب نکرده)، نک. بیوسیدن / پیوسیدن.

ناژنده (وسوسه کننده). «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»؛ از بد دیو و وسواس نام، ناژنده از دل (ناس، ۳). [حاشیه نسخه الف: نوژا نیز نک. و انوژندن / باز پس نوژندن.]

ناکاری (باطل). «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»؛ نافریدیم آسمانرا و زمین را و آنچه میان آن بناکاری تا همه این گیتی بود (ص، ۲۷).

نیاسد / مباسا، نک. باسیدن.

نغر نجانیدن (فروشکستن). «الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ»؛ آن بار گران کی پشت ترا می بنغر نجانید از گرانی؟

[انشراح، ۳]. [نسخه ب: می فرو شکست]

نفریشته (پوسیده). ﴿أَذْنًا كُنَّا عِظَامًا نَحْرَةً﴾؛ آنگاه کی استخوان گردیم ریزیده و نفریشته؟ باش کی استخوان گردیم ریزان نفریشته؟ نیز نک. ریزیدن (نازعات، ۱۱).

نفریغ (دریغ و افسوس). ﴿وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ و این پیغام نفریغ است بر کافران فردا کی نپذیرفتند (حاقه، ۵۰). [نسخه ب: دریغ خوردن و پشیمانی] / ﴿فَطَلْتُمْ نَفَكَهُونَ﴾؛ شما در نفریغ خوردن افتید (واقعه، ۶۵). [نسخه ب: دریغ خوردن] / ﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾؛ وای! نفریغا بر آن سستی و خوارباری که کردم در کار خدای (زمر، ۵۶). [نسخه ب: دریغا]

نهمار (بسیار زیاد). ﴿اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾؛ بشو بفرعون کی او سرکشید نهمار (نازعات، ۱۷) / ﴿وَأَصْرُوا وَاَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾؛ و بر کُفَرِ خویش بستیهیدند، و گردن کشیدند نهمار گردن کشیدنی (نوح، ۷).
 نوژندن، نک. وانوژندن / بازپس نوژندن و ناژنده.

هام (= هم) در ترکیباتی چون: هام آسای، هام بالا، هام پشت، هام دیدار، هام سان، هام سانی، هام سر، هام سنگ، هام کاران، هامتایان، هاموار، مکررا به کار رفته است.

هن (قید تاکید). ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ این هن چیزی است سخت شگفت (ص، ۵) / ﴿وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هُوَلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا﴾ و اینان کی کافر شدند ازینان - هن کی دشمنان تواند - آری بایشان رسد بدهای آنج می‌کنند (زمر، ۵۱) / ﴿كَذَلِكَ﴾ چنان هن (دخان، ۲۸ و ۵۸) / ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾؛ آن روز هن نپرسند از گناه او کس را جز ذو، نه آدمی و نه پری (الرحمن، ۳۹) / ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّأكُمْ﴾؛ و گویند ایشانرا: امروز شما را فرا گذاریم چنانکه شما در آن جهان فراموش کردید دیدار این روز هن (جاثیه، ۳۴) / ﴿فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾؛ آن روز هن دشوارست بر کافران (مدثر، ۹).

هنری (پاک). ﴿وَسَبَّ جَنبَهَا الْأَنْثَىٰ﴾؛ و از آتش دور کرده آید آن پرهیزکار کی مال خویش می دهد، بآن پاک و هنری و نیکوکاری و نیکونامی می جوید (لیل، ۱۷).

هنری آمدن / هنری گشتن / هنری کردن (ترکیه). ﴿لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ﴾؛ مگر کی این نابینا هنری آید و پاک و حق پذیر (عبس، ۳) / ﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ﴾؛ نیست بر توباکی کی امیّه بن خلف پاک نگردد از شرک و هنری نگردد باسلام (عبس، ۷) / ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّىٰ﴾؛ پاک شد و رزوبه و هنری و پیروز آمد (اعلی، ۱۴) / ﴿وَيَزَكِّيهِمْ﴾؛ و ایشانرا هنری می کند و پاک (جمعه، ۲) / ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا﴾؛ پیروز آمد و رسته آنکس کی تن خویش با صلاح آوزد و هنری کرد (شمس، ۹).

هوبختی (خوش بخت). ﴿مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ﴾؛ جُد نگردانند سخن من نزدیک من بهوبختی و بدبختی

بندگان (ق، ۲۹) / ﴿وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ﴾؛ هر کار آخر بر جای خویش آرام گیرد؛ آنج این جهان‌یست فراید
آید: راستی کارِ راست و کژی کارِ ناراست. و اما آن جهانی، قرار گیرد هویخت در پاداش هویختی
خویش، و بدبخت در پاداش بدبختی خویش (قمر، ۳).

هوریه / هوریهی (خوشبخت / خوشبختی). ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ﴾؛ هر
تن بگذرد خویش گروگانست، مگر ایشان کی هوریهان‌اند (مدر، ۳۸-۳۹) / ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾؛
ایشان و ز خویشان هوریهان‌اند و نیک‌بختان و بابرکه (بلد، ۱۸). نیز نک. بدبریه / بدبریهی.

هورایی (خودرایی). ﴿فَأَخَظْمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشِطُّ وَاهِدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾؛ داوری کن میان ما را
براستی، و هورایی مکن، و اندازه داد درمگذران، و ما را راه داد راست بنمای (ص، ۲۲). [نسخه ب:
خودرایی]

هونام (ستوده، غالباً در ترجمه الحمید). ﴿تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾؛ فرو فرستاده‌ای است از دانای
ستوده هونام نیک‌نام (فصلت، ۴۲) / ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛ و هر ک برگردد، الله اوست
آن بی‌نیاز هونام (ممتحنه، ۶).

هونامی (ستودگی، غالباً در ترجمه حمد). ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ﴾؛ سزاواری خدایی و هونامی و آوای نیکو و راست
(تغابن، ۱) / ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾؛ ستایش نیکو و سزاواری بخدایی و صفت یک‌تایی و هونامی و یگانگی الله
راست (زمر، ۲۹).

واز شدن / باز شدن (منع شدن، و جدا شدن). ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ﴾؛ و آمد بایشان
از اخبار پیشینان آنج در آن جای آن هست کی واز شند بآن از دروغ‌زن داشتن پیغامبر (قمر، ۴) / ﴿وَمَا
نَهَاكُم عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾؛ و هر ج شما را از آن وازند، واز شید (حشر، ۸) / ﴿وَإِذْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرَلُونِ﴾؛ و از
بنگورفید بمن، از من باز شید (دخان، ۲۱).

واز شکستن / باز شکستن (غلبه کردن و مانع شدن). ﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْعَوَاقِبِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛
مشنویید این قرآن و سخن نابکار در آن افکنید تا مگر او را از خواندن واز شکنید (فصلت، ۲۶) / ﴿وَعَزَّيْنِي
فِي الْخِطَابِ﴾؛ و می واز شکند مرا در سخن گفتن، و مرا می کم آرد در داوری، و می زور کند بر من بچیره
زبانی (ص، ۲۳) / ﴿كُلُّ كَذَّبٍ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ﴾؛ این اند آن سپاههای پیشینان کی الله ایشان را کم
آورد و باز شکست (ق، ۱۴).

وازدَر (در ترجمه اهل، به معنای درخور و شایسته). ﴿وَأَهْلَهَا﴾؛ و وازدَر آن (فتح، ۱۱) / ﴿وَهُوَ مُلِيمٌ﴾ و او
بجای ملامت بود، و وازدَر نکوهیدن (ذاریات، ۴۰).

وانوژندن / بازپس نوژندن (وسوسه کردن). «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ»؛ سوگند می خورم بآن بازایستادگان، و وانوژندگان راست روندگان، و در خانهای خویش شوندگان (تکویر، ۱۵-۱۶) [نسخه ب: وایس آیندگان] / «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»، التَّأْوِيلُ: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجِنِّي - الَّذِي يُوسْوِسُ وَيُخَيِّسُ - وَالنَّاسِ؛ فریاد بخدای از بد آنکس کی می وسوسه او کند و کی الله یاد کنند، بازپس نوژد - از پریان - و فریاد بخدای از بد مردمان (ناس، ۳-۵). نیز نک. ناژنده.

واوغندیدن، نک. وغندیدن.

وایست / بایست (خواستسته و میل و هواء). «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»؛ و هیچ سخن نگوید بوايست تن خویش (نجم، ۳) / «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»؛ و اما او کی از ایستادنگاه بپیش خداوند خویش بترسید، و خویشتن را از وایستت نوایستنی باززد (نازعات، ۴۰) / «فَقَدَرُوهَا تَقْدِيرًا»؛ وایستت ایشانرا بر اندازه شراب راست کرده اند (انسان، ۱۶) / «وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً يَغْنِي حَسَدًا»؛ و هیچ بایست و نیاز نیانود در تن خویش (حشر، ۹) / «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» و بر پی خوش آمد و بایست نادانان مرو (جاثیه، ۱۸). نیز نک. خویایی.

وایستن / بایستن / واییدن (خواستتن و نیاز و میل داشتن). «مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَؤُتٍ»؛ نه بینی در آفرینش رحمن چیزی فروشده، و در آفریده او کی چیزی می دزواید (ملک، ۳) / گفتند: روید و بر خدایان خویش شکباید؛ این چیزبست کی محمد می واید کی او را بپیش شود (ص، ۷) / «وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» و آنج این آدمی فرا واید (نجم، ۲۳) / «أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى»؛ باش هرج آدمی واید، او را آن آید؟ هرج مزدّم را آرزو کند او را آن رسد و سزد؟ (نجم، ۲۴) / «وَأَسْتَعَى اللَّهَ» عَدَّهُمْ بِمَا عِنْدَهُ؛ و الله با بی نیازی خویش بماند از ایشان، و الله بی نیازیست با ستایش تمام؛ چیز در نمی واید (تغابن، ۶).

واییدن، نک. وایستن / بایستن / واییدن.

ویاوی. «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»؛ زیان کار بادا دو دست بولهب و زیان کار بادا و بیاوی او (مسد، ۱).

وراشتن (افراشتن و راست قامت ساختن). «وَبَيْنَمَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا»؛ و زور شما هفت آسمان سخت دزواخ نه وراشتیم؟ (نبا، ۱۲) / «أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ»؛ درنگرند درین آسمان زیرایشان کی چون وراشتیم؟ (ق، ۶) / «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا»؛ الله اوست کی زمین شما را آرام گاه کرد و آسمان وراشته (غافر، ۶۴) [نسخه ب: افراشته] / «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» بافریدیم این مردم را وراشته بر کار برستاده (بلد، ۴) / «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛ کی بیافریدیم مردم را در نیکوتر نگاهشت و وراشت، یعنی آدم را (تین، ۴) / «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أُنْبِغُ الْأَسْبَابَ»؛ فرعون گفت: ای هامان! بزوراز مرا طارمی، تا مگر من بدرها رسم: دزهای آسمان (غافر، ۳۶).

وربیلاندن (زیرا رو کردن). «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَمًا فِي الْقُبُورِ؟» نه می‌داند این مردم کی آنگاه کی وُربیلاندن گورها و فراپیش آرند و واژنگرند (عادیات، ۹). [نسخه ب: بر بالا گردانند]

ورکد (اتاق؛ خانه؟). «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرْفٌ مِّنْ فَوْقَهَا غُرْفٌ»؛ ایشان باری که پرهیزیدند از خشم و عذاب خداوند خویش، ایشانراست ورکدهایی از زبرهای آن انیز ورکدها (زمر، ۲۰).

وَرَمَزْدُ أوردن (غبن و زیان آوردن). «ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِينِ»؛ عَبَنَ فَلَانَ: وَرَمَزْدُ أورد «يَوْمُ التَّعَابِينِ» مِنْ أَسْمَاءِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، يَغْنَبُكَ مَنْ اسْتَحَقَرَّتْهُ فِي الدُّنْيَا وَتَهَاوَنَتْهُ فَتَرَاهُ فَوْقَكَ؛ آن روز بر یکدیگر آوردندست (تغابن، ۹).

وسپاردن / وسپردن (انجام کامل). «وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ»؛ و تمام بوشپارند، و سپری بگزارند بهر تنی پاداش انج کرد (زمر، ۷۰) / وَقَرَأَ يَعْقُوبُ: «لِيُعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا»؛ تا بدانند کی فریشتگان پیغام الله بوسپردند و سخن او برسانیدند (جن، ۲۸). نیز نک. کار و سپاردن و سپری.

وغسته (برهنه؛ آشکار). «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ»؛ آنگاه بمیرانید او را، فَأَقْبَرَهُ يَعْنِي جَعَلَهُ ذَا قَبْرِ؛ او را روز مرگ، وغسته نگذاشت چون دیگر جُنَبندگان؛ او را با گور کرد (عبس، ۲۱). [نسخه ب: او را روز مرگی و ز دیدار مردم، برهنه مانده نگذاشت] ۴۷

وغنیدین (روشن و آشکار شدن). «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّىهَا»؛ و بَرُوز کی خورشید وَاوَعْنَدَدُ و زمین پیدا کند، و تاریکی بَبَرَدُ (شمس، ۲) [نسخه ب: خورشید روشن باز نماید] / «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»؛ بَشَب که بسرجهانیان درآید، و بَرُوز کی بازوغنَدَد (لیل، ۲۱). [نسخه ب: روشن شود]

وی اندامی / بی اندامی (در ترجمه طغویها). «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطُغْيَاهَا»؛ دروغ زن گرفت ثمود صالح، پیغامبر خویش را بوی اندامی خویش و بناپاکی خویش (شمس، ۱۱).

ویمن (نفرین و ویل). «قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينَ»؛ ویل آن نمازگرانرا و نفرین و ویمن (ماعون، ۴).

یواون (خیره شدن چشم). «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ»؛ آنگاه کی یواون گردد چشم مزدّم در جان کنَدن (قیامة، ۷).

ویژگی‌های نحوی و دستوری در تفسیر خواجه عبدالله

صرف افعال با شناسه «ید/اید» و به کارگیری دو فعل «بودن» و «شدن» در آثار خواجه عبدالله انصاری ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که صرفاً برخاسته از هروی بودن این گویش فارسی است. این ویژگی‌ها را در سایر متون کهن فارسی باقی مانده از قرون چهارم تا هشتم به ندرت می‌یابیم. همین امر

۴۷. ابن واژه در برخی از ترجمه‌های کهن پارسی از قرآن به معنای آشکار و ظاهر کردن در برابر «تبیح» به کار رفته است. مثلاً آیه «وَلَا تَبْرَحْ تَبْرِجِ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛ (احزاب، ۳۳) در قرآن شماره ۲۰۸۱ کتابخانه آستان قدس رضوی، مویخ ۶۸۲ (ص ۳۴۰) در ترتیب صفحه شماری کتابخانه چنین ترجمه شده است: «و خویشتن از حد بیرون میارایید بوغستگی چووغستگی نادانان وازنخست». نیز نک. مقدمه محمد سرور مولایی برطبقات الصوفیة، ص ۱۳۹۱۳۸.

سبب شده که آثار منسوب به خواجه عبدالله انصاری، مبنای اصلی پژوهش در گونه فارسی هروی قرار گیرد. پیشتر نیز برخی از این نکات دستوری و صرفی، از سایر آثار خواجه (از جمله طبقات الصوفیه، و بخشی از تفسیری کهن به پارسی) به صورتی پراکنده استخراج و معرفی شده‌اند.^{۴۸} نسخه‌های تازه‌یاب از تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری (به ویژه نسخه الف، در ترکیه)، به نحوی کامل تمام ویژگی‌های هروی در صرف افعال و دستور زبان را در خود دارند که در اینجا برای هر یک از آنها نمونه یا نمونه‌هایی را ذکر می‌کنم.

الف) «مید» به جای شناسه تمام اشخاص در صرف فعل یکی از مهم‌ترین نشانه‌های انحصاری نحوی در فارسی هروی که در سایر آثار خواجه عبدالله نیز یافت می‌شود، آمدن «مید» در انتهای فعل سوم شخص مفرد است. در این حالت، به جای هر شش گونه از شناسه‌های فعلی «آم»، «ای»، «آد»، «ایم»، «اید»، «اند»، تنها یک صورت صرفی مید/اید به کار می‌رود. مثلاً به جای رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند، چنین گفته می‌شود: رفتید، رفتید، رفتید، رفتید، رفتید. از بررسی نمونه‌های استخراج شده از نسخه‌های خطی تفسیر خواجه عبدالله انصاری که در ادامه ذکر می‌شود، درمی‌یابیم، که چنین کاربردی از شناسه «مید/اید» در حالت ماضی یا مضارع اخباری روی نمی‌دهد، بلکه اغلب در جملات شرطی و التزامی رواج داشته است. گفتنی است این ویژگی دستوری در فارسی هروی، در نسخه الف (نسخه ترکیه) بسیار بیشتر باقی مانده، اما در نسخه ب (نسخه نجف)، برخی از موارد آن به الگوی امروزی تغییر یافته است.

الف-۱) مید به جای آم (اول شخص مفرد)
 ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾؛ گوی: از رحمان را فرزندستی، من پیشین کسی اید کی ننگ دارید از پرستش او (زخرف، ۸۱). [نسخه ب: پیشین کش آم]

﴿يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾؛ گوید: کاشک کی من کردار نیکو پیش فرا فرستادید این روز زنده گشتن خود را (فجر، ۲۴). [نسخه ب: فرستادمی]

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾؛ و ناگورفیده گوید: کاشک کی من خاک بودید، کاشک من خاک گشتید، همچنان خاک بماندید (نبأ، ۴۰). [نسخه ب: و ناگرویده گوید: کاشکی من خاک بودمی، کاشکی من خاک گشتمی، کاشکی من کی خاک گشتمی همچنان بماندمی]

﴿أَوْ تَقُولُ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي﴾؛ یا پیش از آنک هر تن گوید: آرا الله مرا راه نمودید، من از پرهیزکاران بودید (زمر، ۵۷). [نسخه ب: بودمی]

۴۸. برای نمونه نک. «فهرست لغات و ترکیبات»، گردآوری دکتر محمد سرور مولایی، در انتهای کتاب طبقات الصوفیه (ص ۶۱۷۹۷۸)؛ و علی رواقی در «گونه فارسی هروی»، ص ۱۰۸۱۰۱، زیر عنوان «ویژگی‌های ساختاری در گونه هروی».

الف - ۲) بید به جای ی (دوم شخص مفرد)

﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾؛ الله گفت او را: چي بازداشت ترا كي سجود كرديد
تو چيزي را كي با فريدم بدو دَسْتِ خويش؟ (ص، ۷۵).

﴿لَوَأْنُرْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ﴾ از ما فرو فرستاديد اين قرآن را وُرْ كُوه، تو آن كُوه را ديديد فَرُو شده و پاره
گشته، پاره پاره شكافته از ترسِ الله (حشر، ۲۱). [نسخه ب: ديدى اى]

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ﴾؛ و از ايشان شكيبايي كرديد تا تو بيرون آديد بريشان، به آديد
ايشانرا، وُ الله آمرزگارست مهربان (حجرات، ۵).

الف - ۳) بید به جای د (سوم شخص مفرد)

﴿أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ﴾ يا پيش از آنك هر تن گوید - آنگاه كي عذاب بيند - اى كاشكي مرا بازگشت
بوديد از اين جهان، تا من از نيكوكاران بُو دمی (زمر، ۵۸).

﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾؛ گفت: من برگزیدم مهراسبان و خير اين
جهان برياد خداوند خویش، تا آنگاه كُ افتاب در پرته مغرب نزديك آمد كي فرو شديد (ص، ۳۲).
[نسخه ب: فرو شود]

﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾؛ از الله خواستيد كُ فرزند گيريد، خود گزیديد از آنج می آفريند آنج خواستيد
(زمر، ۴).

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾ آنكس كي آنها می كند - الله - ايد خداوند شما (زمر، ۶). [نسخه ب: آنكس كي آنها
می كند الله اوست خداوند شما]

﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾؛ و هيچ بازپوشنده نبود كي ايشانرا از الله بازپوشيديد (غافر، ۲۱).

﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ و نبُود هرگز رسولي را كي عذاب آوزديد مگر بدستوري
خداي (غافر، ۷۸).

﴿قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلْنَا مَلَائِكَةً﴾؛ گفتند: از خداوند ما پيغام خواستيد كي فرستيد، فرشتگان فرو
فرستاديد (فصلت، ۱۴).

﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ﴾؛ كاميد و نزديك بيد كي آسمانها از زير خويش دَرُشكنيد (شورى، ۵).

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾؛ از خواستيد خداي، همه خلق را يك گروه كرديد گورفيده (شورى، ۸).

﴿وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾؛ و از نه آنتسيد كي سخن از خداوند تو پيش شد از كرد ايشان تا هنگام

نام زد کرده ... (شوری، ۱۴).

﴿وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ﴾؛ و آن نه سخن راستِ الله آید - کی بعقوبت نشتاؤد میان تو و ایشان - کار برگزاده آمدید بعداب (شوری، ۲۱).

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾؛ هرگز نبود پیش از تو - که محمدی - هیچ مردم را کی الله سخن گفتید با او مگر از سه گونه ... (شوری، ۵۱).

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾؛ و گفتند: ار رحمان خواستید کی ما فریشتگان نه پرستیم، نه پرستیدیمی ایشانرا (زخرف، ۲۰).

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾؛ لَهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا ... از نه آن را بودید کی مردمان همه نه یک گروه شوندید - همه کافر - ما چنین کردید. وَالْوَجْهُ الثَّانِي: از نه آن بودید کی ما خواستیم کی مومن و کافر در عیش این جهان، چن هم بند - توانگران و درویشان - ﴿لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُؤْتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ﴾؛ ما هر کس را کی بر خمن کافر شید، خانه او را کازی کنید سیمین (زخرف، ۳۳). [در این فقره، دو بار شناسه اول شخص جمع «ایم» نیز با «بید» آمده است.]

﴿وَإِنْ كُلُّ ذَلِكٌ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ و آن همه متاع گذرنده این جهانی بودید [نسخه ب: این جهانی است] ... ﴿وَإِنْ كُلُّ ذَلِكٌ لَمَّا﴾: ﴿إِنْ﴾ نَفْيٌ وَ﴿لَمَّا﴾ بِمَعْنَى إِلَّا؛ و نبودید آن مگر فرا گذارندگی و بسرا مدنی چیز این جهانی (زخرف، ۳۵).

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا﴾؛ تا آنکه کی هر دو آیند با ما، آدمی گوید فرادیو: ای کاشک میان من و میان تو چندان بودید که میان دو گوشه جهان (زخرف، ۳۸).

﴿وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ﴾ الآية يَعْنِي: إِنْ تَقْتُلُوهُمْ، ﴿فَتُصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ﴾؛ الْمَعْرَةُ: الْمَصْرَةُ أُخِذَتْ مِنْ عَرَّةِ الْجَرْبِ، وَهِيَ كُلُّ غَائِلَةٍ تَطُولُ شَرْهًا؛ كَانَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ قَدْ تَكَلَّمُوا بِالْإِسْلَامِ وَاطْمَأَنَّنُوا إِلَيْهِ سِرًّا؛ وَازَّنه آن بودید کی مردانی بودید گورفیده در مکه، و زنان گورفیده، و شما از ایشان نا آگاه، شما ندانستید حال ایشان کی ایشانرا بکشید، بشما رسیدید از آن گزند، يَعْنِي الْإِثْمَ وَالذِّبَةَ. جَوَابُ الْكَلَامِ مَحْذُوفٌ، التَّأْوِيلُ: «لَسَلَطَكُمْ عَلَيْهِمْ»؛ وَقَوْلُهُ ﴿بِعَبْرِ عِلْمٍ﴾ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَتَأْخِيرٌ، التَّأْوِيلُ: «أَنْ تَطَّوَّهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَتُصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ». وَازَّنه گروه گورفیدگان بودید و شما ایشانرا ندانستید کی ایشانرا بکشید بنادانی و بشما رسیدید از ایشان گزند (فتح، ۲۵). [نسخه ب: از نه آن بودی کی مردانی بودند]

﴿وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبُكُمْ﴾؛ وَازَّنه آن بودید کی الله بریشان نویسته بود: كُشُوِي و بیوفتادن از خان و مان، ایشانرا درین جهان عذاب کردید (حشر، ۳).

﴿لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّي﴾؛ از نه آن بودید کی دریافت او را نعمت نیکِ خدای از خداوند او، ﴿لَنْيَدَّ بِالْعَزَاءِ﴾ از نه آن بودید کی دریافتید او را نعمتی از خداوند او، و را از شکم ماهی بهامون رستاخیز او کُنْدُنْدید رُوَزِ رستاخیز و ملامت و رُو بُودی (قلم، ۴۹).

﴿يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ﴾؛ ای کاشک آن مرگ کی مُزْدَم در دنیا، آن مرگ بر من همیشگی بودید، و بر من بسر آوردنی، کی کار من مرا بر من بسر آمدید (حاقه، ۲۷).

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ﴾؛ و از رسول بر ما هیچ سخن فر نهداید جُد ز گفته ما (حاقه، ۴۴).

﴿يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَيْنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ﴾؛ دوست دارد فردا او کی واخرید خویشتن را بیسران خود کی بفروشید، و زن خویش، و برادر خویش (حاقه، ۱۲۰۱). [نسخه ب: واخرید] ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾؛ و کی رهی خدای بیای ایستاد و او را می خواند، نزدیک بودید کی پریان و رُو افتادندید، و اندول شدندید، ... (جن، ۱۹).

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّرِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾؛ ناگورفیدگان جهودان و ترسایان و مشرکان عرب بنخواستند شُوید و بنخواستند گشت از کفر و شرک خویش تا آنگاه کی بایشان آمدید کار روشن و نشان پیدا و مَزْد استوار (بینة، ۱). [نسخه ب: شد]

﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾؛ از شما دانید دانستن وی گمان، مشغول ندارید شما را نورد کردن با یکدیگر بانبوهی و توانگری (تکاثر، ۵).

الف (۴) ید به جای ایم (اول شخص جمع)

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛ و گفتند: از ما شنیدید چنانک زیرکان شنوند، یا دریافتید چنانک مومنان دریافتند، ما در دوزخیان نبودیم (ملک، ۱۰). [نسخه ب: و گفتند: از ما بشنیدیمی یا دریافتیمی، نبودیمی اندر باشندگان دوزخ]

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجَبِيًّا﴾؛ و از ما این نامه را بزبان عجم فرستادید - و آنرا پارسی کردید و گفتید ... (فصلت، ۴۴). [نسخه ب: فرستادیم و آنرا پارسی کردیم و گفتیم]

﴿لَأَسْقِيَنَّاهُمْ مَاءً عَذْقًا﴾؛ ما ایشانرا آبِ نعمت و دَوْلَت روانیدید و آسمانیدید فراخ و حَوْش (جن، ۱۶).

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ﴾ از ما فرو فرستادید این قرآن را و رَز کوه ... (حشر، ۲۱). [نسخه ب: فرستادیم]

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾؛ لِهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا ... از نه آن را بودید کی مردمان همه نه

یک گروه شوندید - همه کافر - ما چنین کردید. وَالْوَجْهُ الثَّانِي: از نه آن بودید کی ما خواستیم کی مومن و کافر در عیش این جهان، چن هم بند - توانگران و درویشان - ﴿لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فُضَّةٍ﴾؛ ما هر کس را کی بر حمن کافر شید، خانه او را کازی کنید سیمین (زخرف، ۳۳). [در این فقره، سه بار شناسه سوم شخص مفرد «د» نیز با «ید» آمده است.]

الف - ۵) ید به جای آند (سوم شخص جمع)

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِرٌ رَحِمَةً رَبِّكَ﴾؛ یا بنزدیک ایشانست خزینهای رحمت خداوند تو، و خوشایش او، آن بزرگ توان فراخ بخش، تا آنرا نوازید کی خود خواهد، و پیغام ازو پذیرد کی خود پسندید؟ (ص، ۹).
نسخه ب: تا آنرا نوازند که خود خواهند، و پیغام ازو پذیرند کی خود پسندند.]

﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾؛ و از نه آنتید کی سخن از خداوند تو پیش شد از کرد ایشان تا هنگام نام زد کرده، داوری بریدید میان ایشان در وقت (شوری، ۱۴). [نسخه ب: بریدندید]

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ ناگورفیدگان گفتند گورفیدگان! از آن دین راست بودید، ایشان بآن ور ما پیشی نیافتید (احقاف، ۱۱). [نسخه ب: نیافتندید]

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا﴾؛ و از ایشان شکیبایی کردید (حجرات، ۵). [نسخه ب: کردندید]

ب) افزوده شدن «ید» به پایان فعل سوم شخص جمع

﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ﴾؛ و عذاب آن جهانی مهترست ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ کاشک دانندید چون نیک آید ار دانندید (زمر، ۲۶).

﴿وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾؛ و آنگاه کی شما را گفتندید کی بدیس الله راست است، و رستاخیزی گمان، سخن شما این بود که ما ندانیم کی رستاخیز چیست (جاثیه، ۳۲).

لولا شیوخ زرع و صبیان زرع و بهائم زرع لصب علیکم العذاب صبا. از نه پیران اید پشت خم و کودکان شیرخواره و چهارپایان بی گناه در زمین چرنده، فروریختندید بر شما عذاب فروریختنی، و عذاب در عذاب پیوستندید پیوستنی، و عذاب دنیا در آخرت بستندید بستنی (ذیل صف، ۳).

﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ﴾؛ و از نه سخن که می پیشی کرد از خداوند تو اجلها و روزیها را، برگزارندید میان ایشان کار، و عذاب فرستادندید بایشان (فصلت، ۴۵).

﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا﴾؛ و از الله روزی بر بندگان خویش فراخ بگسترانید، ایشان نافرمان و افزونی جوی شدندید در زمین (شوری، ۲۷).

﴿وَمَعَارِجَ عَلَيهَا يَظْهَرُونَ﴾؛ و نردوانهای سیمین که بآن می‌ورشدندید (زخرف، ۳۳). [نسخه ب: می‌برشوندید]

﴿فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ﴾، آئی: ناصحوه؛ از راست می‌رفتند با الله، به آید ایشانرا آن (محمد، ۲۱). [نسخه ب: از راست می‌رفتند با الله به آید ایشانرا آن]

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ﴾؛ نزدیک بید و کامید کی ناگورفیدگان ترا بچشم بزمین آرندید کی قرآن شنوند از تو (قلم، ۵۱).

﴿فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَةَ وَلَمْ أَدْرِمَا حِسَابِيَةَ﴾؛ گوید: کاشک مرا نامه من ندادندید؛ کاشک من هرگز ندانستی کی شمار من چی چیزست (حاقة، ۲۶). [نسخه ب: ندانستی]

﴿وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ و از کشتن کردید با شما ناگورفیدگان از اهل مکه، برگردانیدندید بگریز، آنگه نه یار یافتندید و نه فریادرس (فتح، ۲۲).

ج) صورت‌های مختلف صرف فعل بودن

شش صورت ماضی از فعل بودن در حالت ساده (استم/هستم، استی/هستی، است/هست، استیم/هستیم، استید/هستید، استند/هستند) به صورت مخفف شده «ام، ای، [اد]، ایم، اید، اند» می‌آیند. نمونه‌های زیر همگی از تفسیر خواجه عبدالله انصاری (نسخه الف) استخراج شده است:

ام (= استم/هستم): ﴿قُلْ يَا قَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ﴾؛ گوی: ای قوم! هم برآن کی اید، می‌پید و کار می‌کنید، کی من هم برآن کی ام، می‌بم و کار می‌کنم (زمر، ۳۹) / ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾؛ عیسی مریم گفت فرزندان یعقوب [را]: ﴿مَنْ فَرَسْتَادَهُ اللَّهُ ام بَشْمَا﴾ (صف، ۶).

ای (= استی/هستی): ﴿فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا﴾؛ تودر چی چیزی از یاد آن؟ و کی ای توبدانش هنگام آن؟ (نازعات، ۴۳).

ت (= است) در اینت و آنت. ﴿هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾؛ اینت جادوی آشکارا (احقاف، ۷) / ﴿هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾؛ اینت دروغ کهن (احقاف، ۱۱) / ﴿هَذَا يَوْمٌ عَسَى﴾؛ اینت دژوار روزی (قمر، ۸) / ﴿هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ اینت عذاب دردناک (دخان، ۱۱) / ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ آنت پیروزی بزرگوار (تغابن، ۹) / ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ آنت پیروزی بزرگوار (جاثیه، ۵۷).

ایم (= استیم/هستیم): ﴿قَالَ سَلَامٌ﴾؛ گفت پاسخ من هم سلامست. ﴿وَمَنْ قَرَأَ «سَلَامٌ»، فَالْمَعْنَى: بَيْنَنَا أُمَّنٌ؛ ابراهیم گفت: باشتی ایم و از یکدیگر ایمن (ذاریات، ۲۵) / ﴿إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾؛ ما پس اکنون در ویراهی ایم و آتش (قمر، ۲۴) / ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ﴾؛ باش می‌گویند کی ما هام‌پشت

ایم یک دیگر را، کین کشی را ازو؟ (قمر، ۴۴).

اید (= استید/ هستید) / در این باره نک. همین مقاله، پیشتر، بخش «واژه‌های کهن فارسی هروی در تفسیر خواجه عبدالله».

اند (= استند/ هستند): ﴿لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا فِي تَكْذِيْبٍ﴾؛ ایشان کی نگورفیدند، در دروغ‌زن گرفتین سخنان من اند و رسول (بروج، ۱۹) / ﴿وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِّنْهُ مُرِيبٍ﴾؛ و ایشان از آن در گمانی اند پنداره نمای (فصلت، ۴۵) / ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ﴾؛ محمد پیغامبر خدای و ایشان که با او اند از گورفیدگان / ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾؛ سخت اند بر کافران، بر یکدیگر مهربانان (فتح، ۲۹) / ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾؛ آن کی اند کی یاران من اند در زوی دادن بالله و آهنگ کردن باو (صف، ۱۴).

د) صورت التزامی فعل استن

صورت التزامی فعل استن (باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند) نیز به صورت مخفف «بم، بی، [د]، بیم، بید، بند» به کار می‌رود.^{۴۹} نمونه‌های زیر همگی از تفسیر خواجه عبدالله انصاری (نسخه الف) استخراج شده است:

بم / بم = باشم. تا صدقه دهم و از پاکان و تایبان بم تا صدقه دهم و از پاکان و تایبان بم (منافقون، ۱۰) / ای قوم! هم بر آن کی اید، می‌بید و کار می‌کنید، کی من هم بر آن کی ام، می‌بم و کار می‌کنم (زمر، ۳۹) [نسخه ب: همی باشم]

بی = باشی. اگر انباز گیری با الله، تباه شود و نیست کردار تو و از زیان کاران بی (زمر، ۶۵) / بکدام از نعمتهای خداوند خویش می‌نگورفی یا در گمان می‌بی؟ (قمر، ۵۵) [نسخه ب: می باشی] / ما فرستادیم ترا تا گواه بی ما را بر کافرو مومن (فتح، ۸).

بیم = باشیم. ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾؛ کی ما و تو خوانده بیم، تواز پیش می‌خوان (قیامة، ۱۸). ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾؛ ما بر پی ایشان پس رو می‌بیم (زخرف، ۲۳).

بید = باشید. و ز حذر بید از ایشان (تغابن، ۱۴) / می‌ایمن بید ازو کی در آسمان کی در زمین فرو برد شما را؟ (ملک، ۱۶) / آگاه بید کی نامه کردار و سرنجام بدان در سنجین است (مطففین، ۷) / و شما سه گروه بید از سه گونه (واقعة، ۷) / چون اندک سپاس دار می‌بید (ملک، ۲۳).

بید = بود/ باشد. کامید و نزدیک بید کی آسمانها از زیر خویش دژ شکنید (شوری، ۵) / وعیسی آگاهی است رستاخیز را؛ نگر! بگمان نه بید درین سخن (زخرف، ۶۱). [در ترجمه عبارت لا ریب فیہ]

۴۹. برای نمونه‌های مشابه نک. مقدمه محمد سرور مولایی بر طبقات الصوفیة، ص ۱۵۳، ۱۵۱.

بید= بودید. و هر چیزی که در آن جدا جد گوی بید- از هرج بود- حکم آن و برگزاردن آن و بُردن آن با الله است (شوری، ۱۰).

بند= باشند. هرگز یکسان بُند هر دو و یک صفت؟ (زمر، ۲۹) / آن روز کی ایشان آشکارا بُند چشمهای یکدیگر را (غافر، ۱۶) / و هرگز چُن هم نبند گورفیدگان نیکوکاران و بُدکار (غافر، ۵۸) / از نه آن بودید کی ما خواستیم کی مومن و کافر در عیش این جهان، چن هم بند- توانگران و درویشان (زخرف، ۳۳) / کوشنده تراز شما بُند کی قریش اید و آخر بشرف شما نه بُند / هنگام نیامد گورفیدگان را کی هم چن ایشان نه بُند کی ایشانرا توریة دادند، و انجیل پیش فا؟ (حدید، ۱۶) / از شما را دریا بُند جای شما را، دشمنان بند (ممتحنه، ۲) / عذاب خُداوند ایشان نه آنست که از آن آمِن بند (معاراج، ۲۸) / هرگز بهشتیان با یکدیگر برابر نبند، و هرگز دوزخیان با یکدیگر برابر نبند (حشر، ۲۰).
بندا (فعل دعایی: باشند / باشندا)؛ ایشان خَجَل و رسوا کرده بُندا (مجادلة، ۵).
بید= باشید (فعل امر). گفتند: روید و بر خدایان خویش شکبیا بید (ص، ۷).
میبد= مباشد (فعل نهی). نو مید میبد از و خشایش الله (زمر، ۵۳) / و چُن ایشان میبد کی الله را فراموش کردند (حشر، ۱۹).

بُوند= باشند. دانست الله کی از شما بیماران بوند کی برخاست نتوانند بشب؛ و دانست کی از شما دیگران بوند در زمین، می روند و فضل خدای می جویند، مُسافران و بازرگانان (مزل، ۲۰). [در نسخه الف در هر دو مورد، «بود» آمده است]

ه) صورت های مختلف صرف فعل شدن

صورت التزامی فعل شدن (بشوم، بشوی، بشود، بشویم، بشوید، بشوند) به صورت مخفف «شم، شی، [شود]، شیم، شید، شند» به کار می رود. نمونه های زیر همگی از تفسیر خواجه عبدالله انصاری (نسخه الف) استخراج شده است:
شم = شوم. می خوانید مرا تا کافر شم بالله (غافر، ۴۲).
شی = شوی.

شیم = شویم. و ما دُرست بدانستیم و یقین کردیم کی از الله بیش نشیم در زمین، و نه توانیم کی ازو گریزیم (جن، ۱۲).

شید= شوید. باز شید و گذارید شتر خدای را و آوشخور او را (شمس، ۱۳) / از کافر شید و بر کفر و ایستید، چون پرهیزید از آن روز؟ (مزل، ۱۷) / و از هام پُشت شید بَرُو، الله یار اوست (تحریم، ۴) / ایشانرا گویند: بازگردید با دنیا شید [کشف الاسرار: با دنیا روید] / از توانید کی بیرون شید تا دور شید

از کرانی از کراهای آسمان و زمین از سوی بیرون شید و دور شید؛ بیرون نشید مگر بسلطان و برهان و حجت (الرحمن، ۳۳).

شند / شند = شوند. سالاران گویند فرایس روان خویش را آنگه کی هام دیدار شند (ص، ۵۹) / و ایشان پیش نشند و بر ما درنگذرند (زمر، ۵۱) / ایشان کی می دروغ گیرند و نمی پذیرند و کافر می شند باین نامه (غافر، ۷۰) / و از خشنودی جویند، از ایشان خشنود نشند (فصلت، ۲۴) / و ایشان که کافر می شند بسخنان خداوند خویش، ایشانرا است عذابی دردناکی از عذاب سخت (جاثیه، ۱۱) / با ایشان کشتن کنید، یا مسلمانان شند (فتح، ۱۶).

شو (فعل امر). الله گفت: بیرون شو از آسمان (ص، ۷۷) / بشو بفرعون کی او سرکشید نهمار (نازعات، ۱۷).

شید (فعل امر). و قرئ «ادخلوا آل فرعون»؛ درشید ای فرعون و کسان او در سخت تر عذاب (غافر، ۴۶) / «وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزَلُنَّ»؛ و از بنگورفید بمن، از من باز شید (دخان، ۲۱) [نسخه ب: از من باشید. کشف الاسرار: از من باز شید و مرا فرو گذارید]

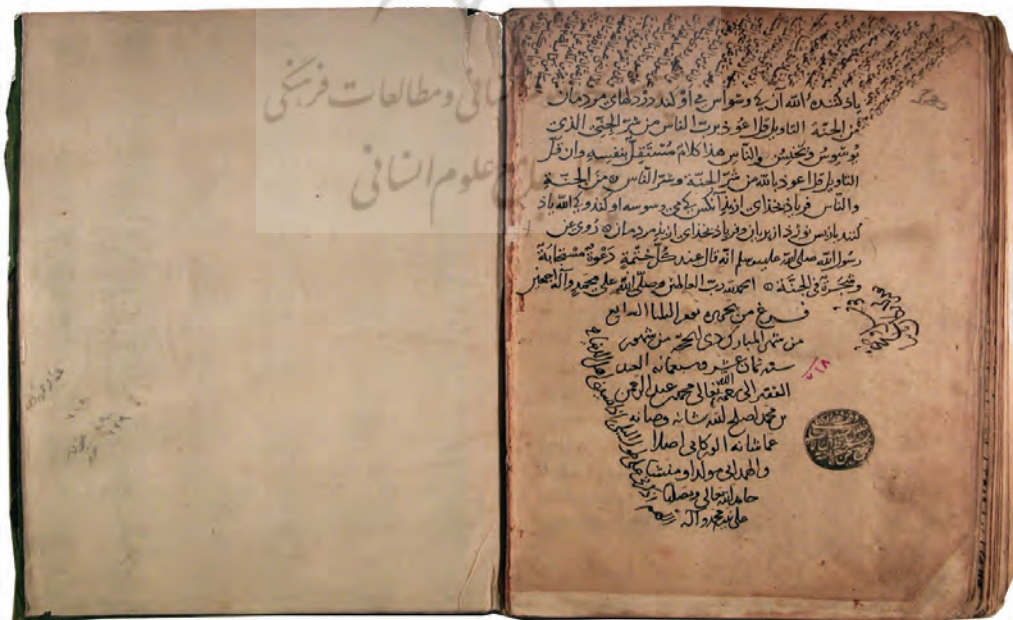


کتابنامه

- ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله. تاریخ دمشق، تحقیق عمرو بن غرامة العمروی، دمشق: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م.
- ابن القیسرانی، أبو الفضل محمد بن طاهر بن علی بن أحمد المقدسی الشیبانی. المنثور من الحکایات والسؤالات، تحقیق جمال عزون، جدة: مکتبه دار المنهاج، ۱۴۳۰.
- الاصبهانی، أبو نعیم أحمد بن عبدالله بن أحمد بن إسحاق بن موسی بن مهران. حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
- الأصاری الهروی، أبو إسماعیل عبدالله بن محمد بن علی. ذم الکلام وأهله، تحقیق عبدالرحمن عبدالعزیز الشبل، مدینة: مکتبه العلوم والحکم، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله. طبقات الصوفیة (تقریرات خواجه عبدالله انصاری)، مقابله و تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: توس، ۱۳۸۶ ش؛ چاپ سوم، ۱۳۹۶ ش.
- بخشی از تفسیری کهن به پارسی، از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)، تحقیق و تصحیح سیدمرتضی آیه‌الله زاده شیرازی، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله + دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش.
- الذهبی، شمس‌الدین أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز. سیر أعلام النبلاء، تحقیق زیر نظر شعیب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
- الذهبی، شمس‌الدین أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام التدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
- رواقی، علی. «گونه‌شناسی متن های فارسی (۲): گونه فارسی هروی با نگاهی به کلمات شیخ الاسلام در کتاب "در هرگز و همیشه انسان"»، ضمیمه گزارش میراث، دوره دوم؛ ضمیمه شماره ۴، تابستان ۱۳۹۵.
- السیوطی، جلال‌الدین. طبقات المفسرین، تحقیق علی محمد عمر، قاهره: مکتبه وهبه، ۱۳۹۶ ق.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. در هرگز و همیشه انسان: از میراث عرفانی خواجه عبدالله انصاری، تهران: سخن، ۱۳۹۴.
- الفارسی، عبدالغافر. المنتخب من السیاق لتاریخ نيسابور، انتخاب ابراهیم بن محمد الازهر الصریفینی، تحقیق محمدکاظم المحمودی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
- قاسمی، مسعود. «توضیحاتی درباره "بخشی از تفسیری کهن به پارسی"»، گزارش میراث، دوره سوم، سال چهارم، شماره یکم و دوم (۸۷.۸۶)، بهار و تابستان ۱۳۹۸ [انتشار: زمستان ۱۳۹۹]، ص ۶۴.۵۵.
- میبدی، ابوالفضل رشید الدین. کشف الاسرار و عدة الأبرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به کوشش علی اصغر حکمت و همکاران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش.
- النسفی، نجم‌الدین عمر بن محمد بن احمد. القند فی ذکر علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ ش / ۱۹۹۹ م.



تصویر ۱: آغاز نسخه الف، تفسیر سوره ص (ش ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا، اسپارتا، ترکیه)
 تصویر ۲: انجامه پایانی نسخه الف (ش ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا، اسپارتا، ترکیه)



نسخه هایی تازه یاب از تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری در ترکیه و نجف

و امرأة لوط كما تناجت عبد من
 عبدا ناصيا بل تانا فافو نغريا عتبا
 من الله شيئا و قيل ادخلا النار مع الداخلين
 الآية نبي يهنا انا الرسول الانبياء عن الشياطين ايق
 الولاية والمراد ان كان في الدنيا وجماعة هـ مزار الله الور
 و دونه يقي فردا او غدا و ان كان يرفيه ذنبه و ذنبه ظاهر
 ذنبه و ذنبه فردا او غدا و ان كان يرفيه ذنبه و ذنبه ظاهر
 نحاها و انما عاها في الدين فقال ان كان جبانة امر ان نوح القا
 كانه نزل المجنون و حيا نية امر ان لوط انما كانت
 نوقر لنا و تعلق قوسه بالانسان اعني اياه هـ لانه ندمه ذوقا انما
 نواكس ديس ستنك نلو نغريا عتبا من الله شيئا ان دعيا من
 ان دور انهم بكارنا من و انما انما اخلا هي هم خود نسا ايمه
 و انك الديانا دور در بر هر دور در اكثر ايدك دور انما من
 دروند و ضرب الله مثلا الذين امنوا المرأة
 فرعون اذ قالت رب انري عندي بيتا
 في الجنة و تحط بي فرعون و عمل له
 و تحط بي القوم الظالمين امر ان فرعون

آسیه و كان نشه سلمه و اشتبهت هـ مزار ذل الله و فرید کلا
 ذوا بحی ایشا ان الذکر انما کوفید بحی حویها و ان بشتا حیز در
 فرعون انما کانت کانت خدا و در هر دو یک خورشید هـ
 و کذا در عهده و ان در ان از ان و عمل له در او هـ و باز
 همان من از نغمه ستم کاران هـ و ضرب الله امر ان
 التي احصت فحما فغفنا فيه من
 زوجها و صدقت بكلمات ربها و شبه
 و كانت من القانين و ضرب الله امر ان
 عتبت بها الملائكة كان بين ظهر ان قوم حمتا
 و ضرب الله امر ان ان در کما داشت فرج خورشید هـ فحما
 فيه قالوا في الجنة كتابا عن الفرج هـ در هر دو ان از فرج
 خورشید هـ و صدق قرا فاصم بقران عتبه و صدقته و طارت
 ربها عن كلمة ذی و قدر و ضم ذنبا و در ان هـ و نوح
 ان تكون الكلمة عيسى عند ابنا و الصحابة الا انما
 حبه هـ و ضرب الله امر ان في التوراة والانبيا
 بل انها هـ استوار کرفت و ضرب الله امر ان
 ان هـ و كانت من القانين و لوط انما انما جازها

تصویر ۳: نمونه‌ای از صفحات نسخه الف (ش ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا، اسپارنا، ترکیه)
تصویر ۴: نمونه‌ای از صفحات نسخه الف (ش ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا، اسپارنا، ترکیه)

شاد و بنه کشتی و المشرق ايضا الدابة القابث هـ
 و يقولوا حججهم من كثر ما جادوا و تبت بنحو
 من يشي و در وی بر داده هـ و كذا و در هر دو
 و انما هو آدم و ضرب الله امر ان في كل فاشق
 و كل امر مستقر انما انما انما فاشق لعله في بيت الحق
 و در هر دو الناطل و انما امر الانوار و في من قواب
 هر كذا و در هر دو امر ان في كل امر انما
 در انما انما كذا و ضرب الله امر ان في كل امر
 حجج و در انما در انما در انما در انما در انما
 در انما در انما در انما در انما در انما در انما
 من در انما در انما در انما در انما در انما
 بوم بلع اللاع الى نبيك شعاع الصاهه
 نخرج من الاجداث كما هم حرام منشور
 مهبطن الى اللاع يقول الكافور و هو عمر
 و انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 و انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 انما انما انما انما انما انما انما انما انما

کند و اورا برستند هـ
 بسورة القمر الرحمن الرحيم اقتربت الساعة
 و انشق القمر و ضرب الله امر ان في كل امر انما
 صلی الله علیه و سلم ساله انما كذا آية فتا الاله نوران
 بفسق لنا الفم و در انما انما انما انما انما انما انما انما
 حتى انما الجبل من فلعيم فقال رسول الله صلى الله عليه
 اشهدوا لهدوا و وضعت عن انما انما انما انما انما انما
 الفم على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و معلقة مرثين
 يعني في وقت و انما انما انما انما انما انما انما انما
 و السلام نندد و ناجر التا ويل والله اعلم انشق القمر
 لا انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 الساعة انشق الفم في آخر الزمان هـ و در انما در انما انما انما
 و انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 سحر مستور و كذا و انما انما انما انما انما انما انما
 كذا انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 و انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما

تصویر ۳: نمونه‌ای از صفحات نسخه الف (ش ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا، اسپارنا، ترکیه)
تصویر ۴: نمونه‌ای از صفحات نسخه الف (ش ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا، اسپارنا، ترکیه)



تصویر ۵: آغاز نسخه ب، تفسیر سوره ص (ش ۳۲۳ در مکتبه الروضة الحیدریه، نجف اشرف)
 تصویر ۶: نمونه ای از صفحات نسخه ب (ش ۳۵۷ در مکتبه الروضة الحیدریه، نجف اشرف)





تصویر ۷: نمونه ای از صفحات نسخه ب (ش ۳۵۹ در مکتبه الروضة الحیدریه، نجف اشرف)
 تصویر ۸: نمونه ای از برگ فهرست نویسی در آغاز نسخه ب (ش ۳۵۹ در مکتبه الروضة الحیدریه، نجف اشرف)

